

«عنبر» در ادبیات فارسی و عربی

علی جلالی *

بتول حیدری **

چکیده

حدود و ثغور برخی لغات و تعبیرات در متون پیشینیان، درعین کثرت استعمال و با وجود اهتمام لغت‌نویسان، چنان‌که باید تعیین و ضبط نشده است. از جمله این لغات «عنبر» است که لغویان جز اطلاعات اندک درباب آن چیزی به‌دست نداده‌اند و خصایص و کاربردهای دیرین آن بر خواننده متون کهن مجهول است. معمولاً، عنبر را به بوی خوش و برخی کاربردهای تزئینی و دارویی آن می‌شناسند، حال آنکه سیری کوتاه در متون نظم و نثر عربی و فارسی نشان می‌دهد که این ماده، بیش‌ازحد تصور، در زندگی پیشینیان کاربرد داشته و دستمایه مضمون‌سازی‌های متعدد شاعران و نویسندگان نیز شده است. در این نوشتار، متون ادبی، تفسیری، تاریخی، علمی و... در نظم و نثر عربی و فارسی از قرون آغازین اسلام تا عهد صفوی در حد لزوم بررسی شده و شواهد کاربرد این لغت جمع‌آوری و تحلیل شده است. نظریات مختلف درباب معادن عنبر و چگونگی ایجاد آنها، انواع عنبر و بهترین نوع آن، چگونگی استفاده از عنبر، کاربردهای مختلف عنبر، استفاده از عنبر در نام‌ها و نیز احکام فقهی عنبر از جمله مباحث این نوشتار است.

کلیدواژه‌ها: عنبر، کارکرد، انواع، متون نظم و نثر ادبیات فارسی و عربی.

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) Alijalali110@gmail.com

** دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان b.heidari64@yahoo.com



تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۱۵

فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱۲، شماره ۳ (پیاپی ۲۱)، پاییز ۱۴۰۰، ۲۷-۶۷

Ambre Gris in Persian and Arabic literature

Ali Jalali*

Batool Heidari**

Abstract

The limits of some of the words in the texts of the ancients, in spite of the frequent use and effort of the lexicographers, have not been well defined. One of these words is "ambre gris", which the lexicographers have written only a little information about it, and its old features and uses remain unknown to the reader of ancient texts.

Ambre gris is commonly known for its fragrance and some of its decorative and medicinal uses, while a brief glance at Arabic and Persian poetry and prose texts shows that this material has been used in the lives of ancestors more than we can imagine and has been the subject of numerous poets and writers' themes.

In this article, by studying literary, commentary, historical, scientific, etc. books in Persian and Arabic poetry and prose as much as possible, the evidence for the use of this word has been collected and analyzed.

This article discusses ambre gris mines and how it is created and the various theories about it, the types of ambre gris and its best type, the forms and how to use the ambre gris, the various uses of the ambre gris, the use of the ambre gris in the names, as well as the jurisprudential rules of the ambre gris.

Keywords: Ambre gris, Functions, Types, Persian and Arabic Poetry and Prose Texts.

* PhD graduated in Persian Language and Literature, University of Isfahan, (Corresponding Author) *Razmavar1364@gmail.com*

** PhD graduated in Persian Language and Literature, University of Isfahan, *b.heidari64@yahoo.com*

۱. مقدمه

هرگاه سخن از تحقیقاتی می‌شود که دامنه بحث در آنها به اعصار کهن بازمی‌گردد، برخی از اهل علم ممکن است بپرسند امروز چه نیازی به دانستن این قبیل مطالب وجود دارد و دانستن این امور چه گرهی از کار امروز ما می‌گشاید. اگر کسی بخواهد به این پرسش بیندیشد و به پاسخ‌های ابتدایی قناعت نکند و فایده این تحقیقات را در عنوان کلی «پرباری درخت دانش» خلاصه نکند، در خواهد یافت که همه آنچه محققان در پی آن هستند میل به دیدن عالم قدیم است آن‌چنان‌که بوده است. ما تاریخ می‌خوانیم تا جهان زیسته پیشینیان را با همه جزئیات و رنگ‌وبویش به چشم ببینیم و بتوانیم به‌نحو وجودی و نه صرفاً انتزاعی، خود را چنان در آن عالم حاضر کنیم که گویی یکی از آحاد پیشینیان هستیم. این حضور، صرفاً تفنن و دانش‌اندوزی به‌معنای مرسوم نیست، بلکه اگر دیده عبرتی حاصل شود، برگرفتن تجربه نیاکان را در پی خواهد داشت؛ تجربه‌ای که به‌کار امروز و فردای ما خواهد آمد و اصلاً ملتی آینده خود را خواهد ساخت که گذشته‌اش را پیش چشم داشته باشد.

حال، چه تصویری از عالم قدیم در ذهن داریم و این تصویر تا چه حد به واقع نزدیک است و چگونه می‌تواند نزدیک‌تر شود؟ جزئیات زندگی پیشینیان چگونه بوده است و آیا با صرف تعریف فرهنگ‌نویسان از این اجزا، به آن تصویر روشن خواهیم رسید؟ منابعی که ما را به این تصویر رهنمون می‌شوند، کتاب‌های تاریخ و طب و نجوم‌اند و اشعار و متون پیشینیان. اگر درباب هر جزء از زندگی پیشینیان تحقیق مفصلی داشته باشیم، به آن تصویر جامع تا حد امکان نزدیک خواهیم شد. همین تصویر است که در ذهن و خیال شاعران و هنرمندان گذشته پرورش یافته و به بیان درآمده است. امروز، اگر شعری کهن بخوانیم و به آن تصویر دست نیافته باشیم یا بدان التفاتی نکنیم، نمی‌توانیم سخن شاعر را به‌درستی دریابیم و به‌ناچار، زوایای تاریک سخنش را فرومی‌گذاریم یا به حدس و احتمال معنایی از خود برای آن دست‌وپا می‌کنیم و کلام شاعر آن‌گونه که باید در جانمان نخواهد نشست؛ البته، آنچه گفته شد به‌این‌معنا نیست که با کوله‌باری از تعابیر و اصطلاحات به استقبال سخن لطیف شاعر برویم و هر که چنین کند، سخن شاعر را به‌تمامی در خواهد یافت، بلکه مقصود آن است

که با تلقی امروز از نحوه زندگی و اکتفا به فرهنگ‌نامه‌ها، سخن شاعر چندصدسال پیش را، آن‌چنان که باید، درنخواهیم یافت.

از جمله اجزای زندگی پیشینیان عطرهایی است که استفاده از آنها به طبقه خاصی اختصاص نداشته است و ظاهراً عموم مردم در بازار شهر به آنها دسترسی داشته‌اند و اصلاً در شهرهای بزرگ بازاری به عطرفروشان اختصاص داشته است.^۱ این عطرها، که برخی ساییدنی بوده است، برخی را در آتش می‌ریختند، برخی را به موی و جامه و جامه‌خواب می‌آغشتند و... اقسام مختلفی داشته‌اند و گاه به‌تنهایی و گاه با ترکیب یک یا چند عطر دیگر به‌کار می‌رفتند. به‌طور کلی، مشمومات به دو گروه دسته‌بندی می‌شوند: گروه مفردات، که به‌تنهایی از آنها استفاده می‌شود، مانند بان، عود، کافور و صندل (با منشأ گیاهی) و عنبر و مشک (با منشأ جانوری) و گروه مرکبات، که شامل ترکیب چند ماده خوشبو هستند، مانند عبیر، ند، گالیله و لخلخه (گرامی، ۱۳۹۹: ۴۱۸).

یکی از این مشمومات عنبر است که تقریباً در تمام عطرنامه‌های دوره اسلامی از آن و سه عطر اصلی دیگر (عود، کافور و مشک) با نام «اصول» یاد شده است. در تصور ما، عنبر ماده سیاه خوش‌بویی از نوعی ماهی است که در آتش می‌انداختند تا بسوزد و فضا را معطر کند. شعرا نیز آن را مشبه به زلف و خط عذار و نسیم درنظر گرفته‌اند و از بوی خوشش سخن گفته‌اند و خواص درمانی هم داشته است، اما این تصویری نیست که بتوان با آن جان سخن شاعر را دریافت و گاه به اشعاری برمی‌خوریم که این تصاویر از عنبر سبب نزدیکی ما به ساحت معنای شعر نمی‌شود. وقتی این ابیات را از زبان خسرو خطاب به شیرین می‌خوانیم:

گر آشفته شدم هوشم تو بردی ببر جوشم که سر جوشم تو بردی

مفرح هم تو دانی کرد بر دست که هم یاقوت و هم عنبر تو را هست

(نظامی، ۱۳۸۶: ۳۳۸)

اگر ندانیم که برای ساخت اقسام مفرح‌های دارویی، عنبر به‌کار می‌بردند و خاصیت این مفرح‌ها چیست، معنای بیت دوم و ارتباط آن با بیت پیشینش را، که در آن سخن از آشفته‌حالی خسرو است، در نمی‌یابیم و صرفاً به استعاره یاقوت (لب) و عنبر (گیسو) بسنده خواهیم کرد؛ یا در این بیت:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۵/۱)

اگر به روایاتی که فرشته را از جنس عنبر می‌دانند رجوع نکنیم، معنای محصلی از بیت درخواهیم یافت.

این معامله را با اجزای بسیاری از زندگی قدما می‌توان کرد و به‌جای عنبر، صدها چیز دیگر می‌توان نشانند. آنچه در ادامه می‌آید، به‌قصد ساخت تصویری روشن‌تر از این جزء زندگی پیشینیان است. این ماده کاربردهای مختلفی داشته است که احصاء و جمع‌آوری آنها ارزش فوق‌العاده آن را در میان پیشینیان آشکار می‌کند. معمولاً عنبر را به بوی خوش و برخی کاربردهای تزئینی و دارویی آن می‌شناسند، حال آنکه، سیری کوتاه در متون نظم و نثر عربی و فارسی و وجود ترکیبات متعدد شاعرانه چون «خط عنبری»، «چوگان عنبری»، «طناب عنبری»، «نقاب عنبری» و «خال عنبری» نشان می‌دهد که این ماده بیش‌ازحد تصور در زندگی روزمره پیشینیان به‌ویژه زندگی اشراف و متمولان کاربرد داشته و آن‌قدر در دسترس بوده که در تعریف، حکم معرف را داشته و دستمایه مضمون‌سازی‌های متعدد شاعران و نویسندگان در مدح، هجا، وصف، و مضامین عاشقانه نیز شده است.

۲. پیشینه تحقیق

در آثار مختلف دوره اسلامی، از جمله آثار پزشکی و داروسازی، جواهرنامه‌ها، فرهنگ‌ها و آثار جغرافیایی، تاریخی و ادبی، به عطریات توجه شده و رساله‌های مستقلی نیز در باب این موضوع تألیف شده است که اهمیت عطر و کاربرد گسترده آن در سرزمین‌های اسلامی را نشان می‌دهد. اهمیت عطر و کاربرد گسترده آن در سرزمین‌های اسلامی چندان بوده که افزون‌بر نگارش شمار شایان‌توجهی تکنگاری در این‌باره، در طیف گسترده‌ای از آثار دوره اسلامی، از آثار علمی تا آثار ادبی، جغرافیایی، دیوان‌سالاری و حسبه و دیگر آثار تمدنی، توجهی ویژه به عطرها شده است. این آثار را با توجه به موضوع اثر و رویکرد آن به عطرشناسی می‌توان در دسته‌های داروشناسی، پزشکی و داروسازی، گوهرشناسی (جواهرنامه‌ها)، چندان‌دانشی و فرهنگ‌ها، جغرافیایی و عجایب‌نگاری، دیوان‌سالاری، حسبه و آثار ادبی جای داد (کرامتی و قوسی، ۱۳۹۹: ۵۴۰).

تا چندسال پیش، تألیف مستقلی درباب مضمومات به‌ویژه عنبر در دست نبود. در سال ۱۳۹۲، کتابی درباب عطریات به‌قلم محمدعلی بیدارمغز منتشر شد، اما در آن، وجوه مهم و روشنگری از قلم افتاده و وصف جامعی از حیث تاریخی، طبی و ادبی از این ماده عطری مطرح نشده است که ما را از تحقیق درباره آن بی‌نیاز کند.

در زبان انگلیسی، کریستوفر کمپ (۲۰۱۲) در کتاب خود با عنوان *Floating gold: a natural (and unnatural) history of ambergris* گزارشی تفصیلی از جست‌وجوها و مشاهدات خود در سواحل نیوزیلند، جزیره استوارت و بوستون و دماغه کاد و یافتن مجموعه‌داران عنبر و تاجران آن ارائه داده و اطلاعاتی درباب تاریخ طبیعی نهنگ‌ها، ماهی مرکب، بوم‌شناسی اقیانوس‌ها و تاریخچه صنعت عطر جمع‌آوری کرده است.

در ادبیات فارسی و عربی، وجوه زینتی، طبی، فقهی، تاریخی و ادبی عنبر آن چنان گسترده است که برای درک کلی آن باید به سراغ کتاب‌های مختلف حوزه‌های گوناگون رفت و با بررسی کتابخانه‌ای و اسنادی و تحلیل اطلاعات موجود، تصویری روشن را از آن ترسیم کرد. در نوشتار حاضر، پس از بررسی واژه عنبر و ویژگی‌های ظاهری آن، به بررسی معادن عنبر و چگونگی ایجاد آنها از دید پیشینیان، انواع عنبر و بهترین نوع آن، چگونگی استفاده از عنبر، کاربردهای مختلف عنبر، از جمله کاربردهای دارویی، استعمال بوی خوش، کاربردهای زینتی و کاربردهای خوراکی و همچنین برخی مسائل مرتبط مانند احکام فقهی عنبر پرداخته می‌شود.

۳. عنبر، توصیف و واژه‌شناسی

با وجود آنکه بیشتر عطریات و بخورات منشأ گیاهی دارند، عنبر نه گیاه است و نه فرآورده گیاهی و ماده‌ای است با ترکیبات آلی (گرامی، ۱۳۹۹: ۴۱۱). این ماده صمغ‌وار، روغنی و خوش‌بو در مجرای روده‌ای نوعی وال به نام ماهی عنبر (آکیال، شاه‌نهنگ، نهنگ عنبر) تولید می‌شود. این جانور در عربی، «حوت عنبر»، در انگلیسی *Sperm whales* در فرانسوی *Cachalot* (قشلولت در عربی) و در لاتین *Macrocephalus* نامیده می‌شود و نام علمی آن *Physeter macrocephalus* است (کمپ، ۲۰۱۲). فردوسی کشف مواد خوش‌بویی چون عنبر را به جمشید نسبت داده (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۳/۱) و شعرای ایرانی از آن با ترکیباتی چون گاو عنبر، گاو عنبربخش، گاو عنبرفکن، گاو عنبرزا و گاو بحری یاد کرده‌اند. برای نمونه:

ماهی‌اش دندان‌فکن گشت و صدف گوهرنمای	گاو او عنبرفزای و ساحلش سنبل‌گیا (خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۱)
گاو عنبرفکن از طوس به‌دست آرم لیک	بحر اخضر نه به عمان و خرا سان یابم (همان، ۲۹۶؛ نیز ۱۷۴ و ۲۳۵)

عنبرماهی از راستهٔ نهنگ‌ها و دلفین‌هاست و در میان همهٔ جانوران آبی و زمینی بزرگ‌ترین مغز را دارد. نام اسپرم‌وال ربطی به کلمهٔ اسپرم (نطفهٔ نر) ندارد، بلکه این نام‌گذاری به مادهٔ روغنی Spermaceti مربوط است که به‌صورت موم و نیمه‌مایع در جلو سر و بالای جمجمهٔ بزرگ وال تا حد چند بشکه وجود دارد و از آن در ساختن شمع، صابون، لوازم‌آرایش و روغن ماشین استفاده می‌شود. عنبرماهی را، برای به‌دست‌آوردن این مایع و نیز خود عنبر، با کشتی‌های مجهز به توپ‌های زوبین‌انداز صید می‌کنند.

عنبرماهی عمدتاً از انواع ماهی مرکب (از راستهٔ هشت‌پایان) تغذیه می‌کند که کیسه‌ای سرشار از رنگدانهٔ سیاه Eumelanin دارد و با دفع اختیاری آن و ایجاد تودهٔ سیاه‌رنگ ابرمانندی پیرامون خود، دشمنان طبیعی‌اش را دور می‌کند. رنگ‌وبوی این مادهٔ سیاه در دستگاه گوارش عنبرماهی، پس از مرگ او نیز باقی می‌ماند. رنگ تیرهٔ عنبر تا حد زیادی ناشی از تغذیهٔ او از ماهی مرکب است.^۲

در داخل قطعات عنبری که از شکافتن شکم عنبرماهی به‌دست می‌آید و قطعاتی که امواج به ساحل می‌افکنند، غالباً استخوان پوزهٔ ماهی مرکب و گاه اجسام سخت دیگری پیدا می‌شود که هضم‌شدنی نبوده‌اند؛ در واقع، در داخل دستگاه گوارش عنبرماهی، پیرامون اجسام سخت و تیز، تودهٔ جامدی با ماهیت مومی و روغنی تشکیل می‌شود که همان عنبر است. این تودهٔ چرب و نرم خروج اجسام سخت و تیز را از انتهای بدن عنبرماهی تسهیل می‌کند. گاهی اجسام سخت در مسیر خروج از بدن سبب انسداد روده و احتمالاً مرگ جانور می‌شود. گاه نیز قطعات بزرگ قبل از ورود به دستگاه گوارش از دهان عنبرماهی خارج می‌شود؛ از این‌رو، در محاورهٔ انگلیسی از عنبر به‌صورت قی‌وال (Whale vomit) نام برده می‌شود. عنبر، پس از خروج از بدن عنبرماهی و ورود به آب، طی ماه‌ها و سال‌ها در دریا و دربرابر هوا و آفتاب به جسمی نسبتاً سخت تبدیل می‌شود و پس از افکنده‌شدن به ساحل، به‌مرور زمان اکسیده و خشک می‌شود.

از عنبر، کریستالی سفید و بی‌بو به نام Ambrein (عنبرین) به‌دست می‌آید که خواصی مانند کلاسترون دارد و از آن، دو ترکیب Ambrinol و Ambroxan جدا می‌شود که در صنعت عطرسازی برای ثبات و دوام عطر به‌کار می‌رود. عنبر تازه به رنگ قهوه‌ای است و به‌مرور، خاکستری یا سفید می‌شود. انواع عنبر به رنگ خاکستری تا سیاه و نوع مرغوب آن به رنگ روشن و بی‌رنگ است. عنبر سیاه کمترین مقدار Ambrein و پایین‌ترین کیفیت را دارد. عنبر تازه بوی تند و نامطبوعی دارد، ولی به‌تدریج، خوش‌بو و دارای بویی مشک‌مانند می‌شود. هرچه عنبر طولانی‌تر در دریا شناور باشد، کیفیت بهتری پیدا می‌کند. بوی آن روی دست بادوام است و حتی پس از چندبار شستن مدتی می‌ماند. بهترین عطرها عطرهایی هستند که مدتی طولانی روی پوست یا لباس می‌مانند؛ مانند عطرهایی که در ساخت آنها از عنبر استفاده می‌شود و چندین ماه اثر خود را روی لباس‌ها باقی می‌گذارند.

از آنجاکه نهنگ عنبر بیشتر در دریاها و گرم‌زدگی می‌کند، این ماده در سواحل اقیانوس هند، خلیج‌فارس، ماداگاسکار و سواحل نزدیک به اقیانوس اطلس در اطراف برزیل و جزایر باهاما و سپس ژاپن، استرالیا و پرو بیشتر یافت می‌شود (گرامی، ۱۳۹۹: ۴۱۱-۴۱۴؛ عبدالعلیم، ۱۳۸۷: ۳۴؛ عبدالعلیم، ۱۳۸۰: ۶۵؛ مظهر، ۱۳۶۵).

در ادب فارسی، قدیمی‌ترین جایی که از این واژه یادشده بندهش است (گرامی، ۱۳۹۹: ۴۱۴). عنبر در بندهش، سرگین «خر سه‌پا» دانسته شده است. حرف‌نگاری این واژه پهلوی به‌همراه آوانگاری ambar و صورت املایی آن (بهار، ۱۳۴۵: ۵۳)، نشان می‌دهد که این واژه از عربی به پهلوی راه یافته است. از بافت کلام و اشاره به «سرگین» در بندهش نیز روشن می‌شود که معنی آن همان ماده خوش‌بو است؛ زیرا در متون متأخر تا امروز، عنبر را نوعی «سرگین» دانسته‌اند. واژه «کهربا» به‌صورت «کهروپای/کهروپاک» نیز هم‌زمان با واژه «عنبر» در پهلوی به‌کار رفته است؛ بنابراین، تردیدی نیست که هر دو واژه به دو معنی گوناگون (ماده خوش‌بو و نوعی سنگ)، در پهلوی و سپس در فارسی به‌کار رفته است و می‌رود؛ بنابراین، اختلاط لفظ یا معنی این دو واژه در فارسی و پهلوی منتفی است (فره‌وشی، ۱۳۵۷: ۲۴۶).

اما در زبان‌های اروپایی، واژه «عنبر» به دو معنی «سنگ کهربا» و «ماده خوش‌بو» از قرن یازدهم میلادی به‌کار رفته است؛ به‌این ترتیب، هرگاه تمایز این دو از یکدیگر موردنظر باشد،

نام رنگ هریک را به واژه عنبر می‌افزایند؛ آنان ماده خوشبو را عنبر خاکستری (Ambre gris) و کهریا را عنبر زرد (Ambre jaune) می‌نامند (گوشه‌گیر، ۱۳۸۳: ۷۱).

اطلاق نام واحد به عنبر و کهریا در انگلیسی و فرانسوی، به‌رغم تفاوت اساسی آنها در منشأ حیوانی و غیرحیوانی، ناشی از مشترکاتی مانند از دریا برآمدن، به‌تدریج سخت‌شدن، قابلیت سوختن، بوی خوش داشتن و وجود استخوان در عنبر و حشرات در کهریاست. همچون دنبه و شنبه که در محاوره، دمبه و شمبه تلفظ می‌شود، عنبر را نیز غالباً عمبر تلفظ می‌کنند و همین لفظ به انگلیسی و فرانسوی راه یافته است (گرامی، ۱۳۹۹: ۴۱۳).

در گذشته، هرکس عنبری در ساحل دریا می‌یافت، گویی گنجی بارزش پیدا کرده بود. ویژگی‌های شگفتی که قدما برای عنبر قائل بودند دریانوردان باستان را وامی‌داشت تا در جست‌وجوی آن به دریاهاى آزاد بروند. چینیان باستان این ماده را دارویی حیات‌بخش، جاری‌کننده خون در رگ‌ها، رشددهنده مغز استخوان و دارای تأثیری شگفت‌انگیز بر روح و حواس می‌دانستند و می‌پنداشتند اگر به‌درستی ترکیب و استفاده شود، پادزهر هر بیماری و درمانگر تورم، فلج، تب و امراض عصبی خواهد بود؛ به‌همین سبب، برای جمع‌آوری آن، کاروان‌های دریایی به سواحل آفریقا می‌فرستادند و آن را با طلای خالص مبادله می‌کردند. عنبر در زبان چینی «لنج‌جین» به‌معنی بزاقت اژدهاست که اهمیت زیاد آن را نشان می‌دهد. گزارشی از دریانوردی به نام «پتیااس» در دست است که در سال ۳۲۵ ق.م، در آرزوی ثروتمندشدن، بندر ماری در دریای مدیترانه را در جست‌وجوی عنبر ترک کرد و از تنگه جبل الطارق عبور کرد و تا جزیره ایسلند پیش رفت.

عنبر از گذشته تاکنون، ماده‌ای گران‌قیمت محسوب شده است؛ چنان‌که پژوهشگران معاصر انگلیسی‌زبان، آن را «طلای شناور» (Floating gold) می‌نامند (ارزش آن تقریباً به ارزش طلاست و گاه در تاریخ سه‌برابر شده است). حدود هزارسال پیش، عنبر از مهم‌ترین تجارت‌های آفریقا بود و بازارهای خاص خود را داشت. دو‌یست‌سال پیش نیز تجارت عنبر از فعالیت‌های شرکت هند شرقی بود و این شرکت برای هر اونس آن ۷۰ شیلینگ طلا می‌پرداخت و آن را در بازارهای اروپا می‌فروخت. در دو دهه گذشته، عنبر به قیمت ۲۰ دلار در هر اونس فروخته می‌شد. این قیمت بسته به کیفیت عنبر همچنان بین ۵-۱۰ دلار است. بیشتر قطعات عنبری که در سواحل یافت می‌شوند کوچک‌اند، اما گاه ممکن است به اندازه‌های بزرگ هم برسند؛

چنان‌که در سال ۱۸۸۰، شرکت هند شرقی قطعه‌ای عنبر به وزن ۹۸۲ پوند در اقیانوس هند یافت (عبدالعلیم، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۴؛ عبدالعلیم، ۱۳۸۰: ۶۵؛ کمپ، ۲۰۱۲).

۴. منشأ عنبر و چگونگی شکل‌گیری آن

قدما درباره منشأ عنبر نظریات مختلفی داشته‌اند که یگانه اشتراک آنها ارتباط عنبر با دریاست. (الف) برخی قدما و به‌تبع آنان برخی شاعران می‌پنداشتند عنبر به رنگ‌های مختلف از صخره‌ها و چشمه‌های ته دریا ایجاد و در کف دریا جمع می‌شود:

دریاست روی خویش و دریا هرآینه هم در پاک زاید و هم عنبر آورد

(معزی، ۱۳۶۲: ۱۸۱)

به دریابار باشد عنبر تر به کوه اندر بود کان خُماهن

(منوچهری، ۱۳۷۹: ۸۸)

از دید شعراء، آب دریایی که عنبر در آن یافت می‌شود شور است:

دل بی‌غم نصیب از نقطه سودا نمی‌دارد که هرگز آب شیرین عنبر سارا نمی‌دارد

(صائب، ۱۳۶۷: ۱۴۳۸/۳؛ نیز ۱۶۶۲/۴)

به‌اعتقاد قدما، چربی عنبری که در کف دریاست، با افزودن شدن وزن آن، از قعر دریا جدا می‌شود و به‌صورت مذاب روی آب می‌آید و فشار امواج و وزش باد آن را به‌صورت تکه‌های بزرگ و کوچک به ساحل می‌افکند (برخی معتقد بودند این مسئله در تابستان اتفاق نمی‌افتد). شدت حرارت و فوران آن سبب می‌شود کسی نتواند به آن نزدیک شود، اما به‌مرور زمان و در اثر برخورد با هوا، عنبر جامد می‌شود و مردم قادر به جمع‌آوری آن می‌شوند (قلقشندی، بی‌تا:

۱۳۰/۲). به‌نوشته جرجانی، عنبر چهل‌روز پس از نوروز پدید می‌آید؛ به‌این ترتیب که:

بادی عظیم دریا را چنان بشوراند که قعر او را بجنباند و بشکافد و عنبر از قعر دریا برکنده

شود و بر سر آب افتد. گروهی گفته‌اند عنبر چشمه‌هاست اندر دریا؛ چون از چشمه بیرون

آید بر سر آب ببندد همچون روغن، و به هوای سرد به روی آب آید و بفسرد (جرجانی،

۱۳۹۱: ۴۹۳/۳).

(ب) برخی می‌پنداشتند عنبر ماهی، عنبر پراکنده بر سطح دریا را می‌خورد، اما گرمی ذاتی عنبر سبب مرگش می‌شود و پس از آنکه جنازه‌اش به ساحل رسید، مردم شکمش را می‌شکافند

و عنبر را استخراج می‌کنند. به این عنبر «عنبر سَمَکی / مَبْلوع» می‌گفتند (نویری، ۱۴۲۳: ۱۷/۱۲-۱۸). کاشانی نوشته است:

معدن عنبر هیچ‌کس را معلوم نیست، لکن بعضی معتمدان صادق‌القول می‌گویند غالب ظن آن است کی چشمه‌ای است در جزیره‌ای زیر سهیل میان دریای محیط مانند مومیایی و نطف و زیبی کی عنبر سیال از آن چشمه می‌زاید و بر هم می‌افسرد و به وقت جزر و مدّ، آب دریا آن را می‌شکند و روی دریا روانه می‌شود و حال از دو خالی نباشد: یا نهنگ به وی رسد و آن را التقام نماید یا سلیم به کنار ساحل افتد. اگر ماهی فرورود در حال بمیرد و آب او را به کنار اندازد و به ایام پوسیده شود؛ عنبر او سیاه و تیره نماید. آن‌هم از دو حال خالی نباشد: یا زود کسی به وی رسد و بردارد و آن سفید خوش‌بوی نیکو بود یا بعد از یک چندسال به وی رسند، هرآینه به حرارت آفتاب، بوی و لونس متغیر شده باشد (کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۴-۲۵۷).
ج) برخی می‌پنداشتند عنبر از گیاهی شبیه گردن‌گوسفند (زبیدی، ۱۳۰۶: ۳۲۵۱/۱) در کف دریا (مقری التلمسانی، ۱۹۶۸: ۱۹۹/۱) ایجاد می‌شده است. برخی شاعران نیز علت ایجاد این ماده را در شکم گاو عنبر، تغذیه او از گیاهان خوش‌بو دانسته‌اند:

زان فکنده گاو آبی عنبر است که غذایش نرگس و نیلوفر است
(مولوی، ۱۳۳۶: ۱۱۸۵)
گاو آبی در جزیره سنبل و سوسن چرد لاجرم هر جا که خفت از خاک او عنبر برند
(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۵۴)

د) برخی معتقد بودند عنبر سرگین ماهی وال یا ماده‌ای درون سر اوست (زبیدی، ۱۳۰۶: ۴۳۶/۳). در متن پهلوی بندهش نیز چنین آمده است: «عنبر سرگین خر سه‌پای^۳ است؛ زیرا اگر (چه) او بسیار مینوخورش است، پس آن نم و فروهر آب را [که] به سوراخ‌ها به تن [وی] شود، به [صورت] گمیز [ادرار] و سرگین بازافکند» (فرنبرغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۱۰۲).

شنود آن روستایی این سخن راست که عذیر فضله گاو در یاست
گوی پرآب اندر ده فروکرد بیامد از خری، گاوی درو کرد
همه سرگین گاو از آب برداشت بدان عنبرفروش آمد که زر داشت
بدو گفت این ز من بستان بده زر کزین بهتر نبینی هیچ عذیر
چو مرد آن دید گفتا سر به []راه آر که این ریش تو را شاید نگاهدار!
چو هرکس پادشاه ریش خویش است چو توشه را چنین عنبر به ریش است!
(عطّار، ۱۳۸۶: ۱۱۴)

ه) عده‌ای می‌پنداشتند پس از آنکه عنبر به سطح دریا می‌آید، پرنده سیاهی شبیه پرستو آن را برمی‌دارد و به هوا می‌برد، اما چنگال و منقارش به آن می‌چسبد و در نهایت، سبب مرگش می‌شود؛ از این رو، این نوع عنبر را «عنبر مناقیری» می‌نامیدند (نویری، ۱۴۲۳: ۱۶/۱۲-۱۸؛ جاحظ، ۱۴۲۴: ۱۹۴/۵).

درباره دلیل ماندن چنگال و منقار پرنده در عنبر چند نظر وجود دارد. در حاشیه نسخه‌ای از صیدنه آمده است که عنبر از حیوان دریایی به وجود می‌آید؛ این ماده روی آب می‌آید و موج آن را به ساحل می‌ریزد. حیوانات ریز دریایی آن را فرامی‌گیرند و پرندگان به سویشان پرواز می‌کنند تا عنبرها را به منقار برچینند. اگر عنبر روغنی و پرنده ضعیف باشد، پرنده به عنبر می‌چسبد و همانجا می‌ماند تا بمیرد، اما اگر پرنده قوی باشد، با جا گذاشتن منقار و چنگال می‌گریزد (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۳: ۷۴۱). کاشانی نیز نوشته است که آن روی عنبر که به طرف بیرون است، از شدت حرارت گداخته و چرب می‌شود و وقتی پرستوها بر آن می‌نشینند، منقار و چنگالشان به آن می‌چسبد و برجا می‌ماند (کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۴). جرجانی نیز می‌نویسد:

چون بر سر آب افتد و آفتاب اندر وی افتد نرم نشود و پرستک بر وی نشیند، چنگ او بدو فروشود بر نتواند آورد، بر وی بماند. این قوم که می‌گویند که عنبر چشمه است می‌گویند سبب آنکه اندرو چنگ و منقار مرغ یابند آن است که چون بفسرد باد او را به کنار دریا برد و کرم بر وی گرد آید؛ مرغان فرود آیند تا آن کرمان برچینند؛ منقار و چنگ ایشان اندر وی گیرد... و باشد که اندر وی ریگ بسیار باشد. او را چون به کار خواهند برد بگدازند و صافی کنند و سبب ریگ اندر وی آن است که چون بر سر آب افتد، موج او را به خشک براندازد و ریگ اندر وی نشاند و خشک شود. وقتی دیگر تا باد او را بگرداند و به آب اندازد یا موجی برآید و او را باز به آب اندر کند و ریگ با وی بماند (جرجانی، ۱۳۹۱: ۴۹۲/۳).

بعضی سبب مرگ پرنده را خوردن عنبر می‌دانستند (دمیری، ۱۴۲۴: ۲۱۶/۲):

مرغک خطاف را عنبر بماند در گلو چون به خوردن ق صد سوی عنبر شهبان کند
(منوچهری، ۱۳۷۹: ۲۶)

پژوهش‌های علمی اخیر نشان داده است که آنچه قدما آن را منقار پرنده می‌پنداشتند، استخوان دهان ماهی مرکب است. ماهی مرکب دهانی با دو دندان غیرفکی و منقارمانند دارد

که در بدن عنبرماهی هضم نمی‌شده و دستگاه گوارش ماهی پیرامون آن عنبر تولید می‌کرده تا خروج این استخوان سخت و تیز از انتهای بدن عنبرماهی تسهیل شود.

و) یکی از باورهای کهن این بود که منشأ عنبر فضولات برخی پرندگان نادر است؛ چنان‌که ساکنان جزایر مالدیو در اقیانوس هند می‌پنداشتند «رخ»، پرنده افسانه‌ای سفرهای سندباد، در تپه‌های بلند مشرف به دریا ساکن است و فضولات خود را به آب می‌ریزد؛ این فضولات در معرض تابش خورشید و وزش باد و ریزش باران به عنبر تبدیل می‌شوند و سپس عنبرماهی آنها را می‌بلعد و در روده‌اش به عنبر تبدیل می‌کند. مردم جزیره ماداگاسکار نیز چنین اعتقادی داشتند (عبدالعلیم، ۱۳۸۷: ۳۳).

ز) برخی می‌پنداشتند عنبر را زنبورها یا تمساح‌ها ترشح می‌کنند و زمانی که عنبرماهی از این حیوانات تغذیه می‌کند، عنبر تولید می‌شود (عبدالعلیم، ۱۳۸۷: ۳۳)؛ صاحب *غیاث‌اللغات* نیز، چنان‌که ابن‌سینا در قانون اشاره کرده، عنبر را موم دانسته است:

مومی است خوش‌بو که در کوهستان هندوچین^۴ از زنبور عسل که انواع گیاه خوش‌بو می‌خورد به‌هم می‌رسد و سیل آن را به دریا می‌برد و اکثر جانور بحری آن را فرومی‌برد و شست‌وشو می‌دهد؛ نتواند که هضم کند، بیندازد و از آن جهت بعضی گمان برند سرگین آن جانور است. از بعضی ثقات مسموع شده که مگس عسل در میان عنبر یافته‌اند و به آتش می‌گدازد و این نشان ظاهر است که موم باشد (دهخدا، ۱۳۷۳: عنبر).

شاردن، جهانگرد فرانسوی، با اشاره به جمیع آرای قدما درباره منشأ عنبر، می‌نویسد:

عنبر اشتهب در اقیانوس هند در طول سواحل آفریقا میان دماغه امید نیک و دریای سرخ به‌دست می‌آید. گاهی دریا آن را تا کناره‌های جزیره سیلان و مالابار می‌راند، اما این حالت زیاد اتفاق نمی‌افتد. در یکی از تألیفات ایران خواننده‌ام که تازیان می‌گویند عنبر اشتهب ماده‌ای است که از آب چشمه‌هایی که چون چشمه‌های نفت از اعماق دریا می‌جوشد در وجود می‌آید و باد و جریان‌های دریایی آن را به سواحل می‌راند. بعضی بر این اعتقادند کف آب‌های دریا پس از منعقدشدن عنبر اشتهب می‌شود و برخی بر این باورند که تخمک‌های ماهیان بزرگ پس از انجماد تبدیل به عنبر اشتهب می‌گردد، اما این عقاید سست و باورنکردنی است؛ زیرا باینکه انواع ماهی‌های بزرگ در دریای هند فراوان است و این اقیانوس کف بسیار بر دهان دارد و آیش نیز گرم است، هرگز عنبر اشتهب در آن دیده نمی‌شود. دانشمندان هندوستان بر این باورند که عنبر اشتهب صمغی است بویا همانند

گندر که در عربستان می‌روید و باران و سیل آن را به دریا می‌برد. باد و جریان‌های دریایی این ماده خوش‌بو را تا سواحل آفریقا و دماغه امید نیک پیش می‌رانند و در حدود جزیره ماداگاسکار بر اثر رویارویی با فشار یک جریان دریایی، که حرکتش در جهت مخالف است، دگر بار به عقب بازمی‌گردد. میرزا شریف‌الملک، یکی از شخصیت‌های معتبر هند، آخرین باری که در گلگند بودم عنبر اشهبی به من نشان داد که از آن درشت‌تر و گران‌بها تر ندیده‌ام. او معتقد بود که آن از ترکیب نوعی موم و عسل درست شده است. وی قطعه‌ای از آن عنبر اشهب را که چون اسفنج پرخلل و فرج بود نشانم داد و افزود زنبوران عسل آفریقا انگبین خود را میان صخره‌ها یا شکاف تنه درختان کهن‌سال به‌وجود می‌آورند؛ چنان‌که در مشرق‌زمین اعم از سرزمین‌های کم‌جمعیت یا پرجمعیت، کندوهای عسل همین‌سان یافته می‌شود. شریف‌الملک می‌گفت سیلاب برخی عسل‌های نارس را به دریا می‌برد. آنها در آنجا سفت و منعقد می‌شوند و بوی بسیار خوش می‌گیرند و فرق میان عنبر اشهب و عنبر اسود این است که عسلی که عنبر اسود را می‌سازد به‌قدر عسل عنبر اشهب پاکیزه و مصفا نیست. عنبر اشهب، این ماده بویا و گران‌بها که داروگران دوران کهن اعم از یونانیان و تازیان آن را نمی‌شناخته‌اند...، برخی بر این اعتقادند که مرغان دریایی عنبر را دوست می‌دارند و از نوک‌زدن به آن لذت می‌برند. من نیز بر این باورم، اما هرگز ندیده‌ام منقار یکی از مرغان دریایی به عنبر اشهب اندوده شده باشد (شاردن، ۱۳۷۲: ۷۱۸/۲).

نکته‌ای که با توجه به نظریات مختلف قدما باید به آن توجه کرد، سمی بودن عنبر در برخی نقل‌قول‌هاست، اما آنچه امروزه از لحاظ علمی ثابت شده، این است که خود عنبرماهی باعث مسمومیت می‌شود:

مسمومیت سیگواترا نوعی از مسمومیت‌های غذایی است که با خوردن گوشت برخی از گونه‌های ماهی مانند برخی کوسه‌ها، نیزه‌ماهی، ماهی سرخو، ماهی خاردار، عنبرماهی، ماهی تن و طوطی‌ماهی ایجاد شده و ناشی از رشد میکروارگانیسم‌های تولیدکننده توکسین (سیگواتوکسین) روی پوست یا درون بدن ماهی می‌باشد. دینوفلاژلاتا یا تازک‌داران چرخان، انگل‌های تک‌یاخته‌ای مولد این نوع مسمومیت هستند. در مجموع، ۴۴۴ گونه دریایی حاوی سیگوا هستند که هزار برابر از آرسنیک مرگبارتر است (حسینی‌آهنگر و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۹).

۵. انواع عنبر و بهترین نوع آن

عنبر انواع گوناگونی داشته و هر نوعی از آن، کاربرد ویژه خود را داشته است. این انواع گوناگون یا براساس محل یافت آنها نام‌گذاری می‌شده‌اند، مانند «عنبر هندی» که از هند به دست می‌آمده است: ففیها عنبر الهند/و فیها مسک دارین (ابن‌الصباغ الصقلی؛ نقل از ابن‌بسام، ۱۴۲۱: ۲۱۵/۴)، یا براساس کیفیت، خاصیت و نوع رنگ آنها. عنبر به رنگ‌های اشهب (خاکستری، سیاه‌وسفید)، ازرق (کبود)، اسود، رمادی (خاکستری)، ابیض، جراری یا ابرش (خال‌دار)، اخضر، اصفر و احمر بوده است (نویری، ۱۴۲۳: ۲۱/۱۲).

درباره بهترین نوع عنبر نظریات متفاوتی وجود داشته است. برخی قدا کیفیت عنبر را به رنگ آن وابسته می‌دانستند؛ چنان‌که برخی بهترین عنبرها را عنبر اشهب می‌دانستند که سبک‌وزن و در محل شکستگی، سفید متمایل به زرد بود^۵ و در آن چیزی مانند چشمان ملخ دیده می‌شد و به سبب شباهت رنگش با خاکستر چنین نامیده می‌شد (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۳: ۷۴۱). خواجه نصیر می‌نویسد: «اشهب چون بشکنند میان او سفید باشد و توبر تو بود و چربی آن بسیار نبود و بوی او بر مشک غلبه کند»^۶ (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۲۵۲/۱-۲۵۳؛ نیز دمیری، ۱۴۲۴: ۲۱۶/۲).

پس از آن، به ترتیب، عنبر ازرق، اصفر و اسود را بهترین عنبر می‌دانستند (دمیری، ۱۴۲۴: ۲۱۵/۲؛ ثعالی، ۱۹۶۵: ۵۳۶/۱). برخی نیز عنبر اصفر و احمر (نویری، ۱۴۲۳: ۲۱/۱۲) و برخی عنبر سیاه را از کم‌ارزش‌ترین قسم عنبرها می‌دانستند (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۳: ۷۴۱) که «جز غالیه را نشاید» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۲۵۳/۱-۲۵۲).

بعضی بهترین نوع عنبر در رنگ، جوهر، قیمت و کیفیت را «عنبر شجرِی» می‌دانستند که دریای هند آن را به ساحل شجر در سرزمین یمن می‌افکند و می‌پنداشتند به شکل شتر یا صخره‌ای بزرگ بوده است (نویری، ۱۴۲۳: ۱۶/۱۲؛ ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۳: ۷۴۱). شجر در تصحیح ذخیره خوارزمشاهی «سجر» ضبط شده است: «بهترین عنبر سجر است و زمین سجر میان عمدن است؛ عنبر بدین ساحل یابند» (جرجانی، ۱۳۹۱: ۴۹۳/۳).

«عنبر زنجی» نیز از انواع خوب عنبر محسوب می‌شد. این عنبر سفیدرنگ از دریای بربر و هند به دست می‌آمد و به سواحل زنج و عدن فرستاده می‌شد (قلقشندی، بی‌تا: ۱۳۲/۲).

نقل کرده‌اند اهالی این نواحی حیوانی داشته‌اند که در شب‌های مهتابی بر آن سوار می‌شدند و به سواحل می‌رفتند. این حیوان عنبر را می‌شناخت و اگر سوار به خواب می‌رفت یا غافل می‌شد، او را از یافتن عنبر آگاه می‌کرد (نویری، ۱۴۲۳: ۱۸/۱۲). زبیدی می‌نویسد «باوری» شهری در بلاد زنج است که از آن عنبر به‌دست می‌آمد (زبیدی، ۱۳۰۶: ۱/۲۵۴۵). بازرگانان می‌پنداشتند عنبر زنجی را دریای زنج به‌شکل جمجمهٔ انسان از خود بیرون می‌افکند و سنگین‌ترین آن هزارمقال است (دمیری، ۱۴۲۴: ۲/۲۱۵). البته، کاشانی عنبر زنجی را که صفرتی ندارد و از شدت سیاهی زنجی نامیده می‌شود و در ترکیب غوالی و لخالج (نوعی ترکیب خوش‌بو) به‌کار می‌آید، دون و نامرغوب محسوب می‌کند (کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۵).

به‌گفتهٔ نویری، بهترین نوع «عنبر شلاهطی»،^۷ شلاهطی کبود با چربی زیاد بود که در ساخت غالبه از آن استفاده می‌کردند. کاشانی آن را از همهٔ انواع قوی‌تر می‌داند و نام دیگر آن را «عین‌الجراد» (چشم‌ملخ) می‌نویسد که «زود‌گذارد، لکن سفیدی بر ظاهر نیفکند و بویش بر بوی مشک غلبه کند و در غالبه مختار است».

پس‌از آن، «عنبر قاقلی» بود که از دریای قافله در هند^۸ به‌دست می‌آمد و آن را به عدن می‌بردند. این عنبر به رنگ اشهب، بسیار خوش‌بو و سبک و زیبا بود، اما چون کیفیت آن از عنبر شلاهطی پایین‌تر بود، مگر به‌ضرورت برای ساخت غالبه و بوی خوش به‌کار نمی‌رفت. جرجانی این نوع عنبر را سفید و چرب دانسته و کاشانی آن را شدیدالبیاض و خشک‌مزاج می‌داند که «اطریه و ذرایر را به‌صلاح آورد و از خوش‌بویی به مشک محتاج نشود و یک من ازو پانصد درم قیمت آورد».

بعد از عنبر قاقلی، «عنبر هندی» بود که از سواحل هند به بصره و مناطق دیگر می‌بردند. عنبر دیگری به نام «الکرک بالوس» را اقوامی از هندیان به دریای عمان می‌آوردند که تجار آن را می‌خریدند. پایین‌ترین نوع عنبر در کیفیت، از نظر نویری، «عنبر مغربی» بود که در رنگ به عنبر شحری شبیه بود و با آن مشتبه می‌شد و از دریای اندلس به‌دست می‌آمد و به مصر می‌فرستادند (نویری، ۱۴۲۳: ۲۰/۱۲؛ جرجانی، ۱۳۹۱: ۳/۴۹۳؛ کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۷-۲۵۴). صاحب‌نفع‌الطیب نظر متفاوتی دارد و معتقد است عنبری که از سواحل اندلس به‌دست

می‌آید، در عطر و بو و توان تحمل آتش بهتر از دیگر انواع عنبر است (مقری التلمسانی، ۱۹۶۸: ۱۵۲/۱ و ۱۴۱، ۱۴۴).

نویری، به‌نقل از تمیمی، تقسیم‌بندی دیگری نیز برای انواع عنبر ارائه می‌کند: نوع دیگر عنبر، «مَند»^۹ نام داشت که انواعی برای خود از جمله عنبر شحری و زنجی داشت. عنبر شحری سیاه‌رنگ و بهترین نوع عنبر بود که در ساخت غالبه کاربرد داشت. شدت رنگ عنبر شحری چنان بود که با لمس دست، آن را رنگین می‌کرد و بویی شبیه عنبر خشک داشت و بر آتش می‌سوخت. عنبر زنجی از نوع مند نیز در ظاهر شبیه عنبر شحری بود، اما رنگ‌بوی کمتری داشت.

نوع سوم عنبر مَند، «عنبر خَمَری» است که برای حنا گذاشتن دستان بسیار مفید دانسته می‌شد، اما به‌عنوان ماده‌ای خوش‌بو کاربرد نداشت. «مسکی» یا «مبلوع» نیز رنگی شبیه قار^{۱۰} داشت و چون بوی زُهومت ماهی را به خود می‌گرفت، برای تطهیر مناسب نبود و پاکیزه محسوب نمی‌شد (نویری، ۱۴۲۳: ۱۶/۱۲-۲۲؛ کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۴-۲۵۷). برای رفع این زهومت می‌بایست عنبر را به ریگ‌ها می‌مالیدند (دمیری، ۱۴۲۴: ۲/۲۱۶). کاشانی در توصیف عنبر مند آن را «الوان لکن همه سیاه‌فام و ناخوش‌بوی و به وزن ثقیل که در معاجین عوام افتد» می‌داند. او از عنبری به نام شکسته نیز یاد می‌کند که «در او اندک‌مایه سیاهی چشم مورچه باشد و به هوا سیاه شده بود. چون بشکنند سیاه‌رنگ باشد سرخ‌فام» (کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۶). عده‌ای عنبر سبز را بهتر از عود و اتباع آن می‌دانستند:

لو جاءنا العود و أتباعه و خیرهن العنبر الأخضر

(ابن‌ابی‌عون، ۱۳۶۹: ۷۰/۱)

برخی معتقد بودند آنچه زنان به‌عنوان عنبر از آن استفاده می‌کردند، «نَد» نام دارد که در ساخت آن، عنبر نیز به‌کار می‌رفت و چند نوع بود: اول، مثلث که بهترین و معطرترین نوع بود و از سه قسمت تشکیل می‌شد: عنبر پاکیزه، عود هندی پاکیزه و مسک پاکیزه. دوم، درجهٔ این نوع از نوع اول پایین‌تر بود و در آن از ده مثقال عنبر خام پاکیزه و باکیفیت، ده مثقال نَد کهنهٔ نیکو و بیست مثقال عود نیکو استفاده می‌شد. سوم، کم‌کیفیت‌ترین نوع که در آن به‌ازای هر ده‌مثقال عنبر خام، ده‌مثقال نَد کهنه و سی‌مثقال عود و به‌اندازهٔ دلخواه، مسک به‌کار می‌رفت (قلقشندی، بی‌تا: ۱۳۲/۲).

تشخیص کیفیت و میزان خلوص عنبر نیز راه‌های ویژه خود را داشت. یکی از این راه‌ها سوزاندن مقداری از عنبر بود و شدت بو و تیزبویی عنبر، به شرط آنکه مشام را نیازارد، نشانه کیفیت بالای عنبر بود. صنوبری با اشاره به همین نکته چنین می‌سراید:

محن الفتی یخبرن عن فضل الفتی کالنار مخبره بفضل العنبر
(نوبری، ۱۴۲۳: ۱۰۳/۳)

خواجه نصیر می‌نویسد:

آبگینه بر آتش نهند و عنبر بر وی اندازند؛ اگر بوی عنبر خالص دهد، نیکو باشد و اگر بوی دیگر با وی آمیخته بود، مغشوش باشد و نشان عنبر خالص آن است که تمام گداخته شود و بر روی آبگینه برود مانند روغن (و) اگر تمام گداخته نشود، مغشوش باشد و گداخته را قدری در جامه سفید مالند، اگر سبز نماید خالص است و الا مغشوش باشد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۲۵۳/۱-۲۵۲).

کاشانی این دو روش را نیز می‌افزاید که عنبر خالص در آفتاب نیز روی آبگینه جاری می‌شود؛ همچنین، «قدری مشک بر وی پاشند؛ اگر بوی عنبر خالص دهد نیکو باشد و اگر به بوی دیگر آمیخته دهد مغشوش باشد» (کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۷).

امروز نیز عنبر خالص با کیفیت را به آسانی نمی‌توان تشخیص داد؛ زیرا اغلب با مواد دیگری مانند موم و چربی مخلوط می‌شود؛ علاوه بر این، لازمه کیفیت مطلوب عنبر، گذر زمان، نور خورشید، و آب شور دریاست، اما گاه بعضی شکارچیان عنبر ماهی را شکار می‌کنند و پس از پاره کردن روده، عنبر تازه را، که لزج، نرم، سیاه و بدبوست و به کهنگی لازم نرسیده است، از جداره روده برداشت می‌کنند و برای باکیفیت جلوه‌دادن آن از روش «خشک کردن عنبر» استفاده می‌کنند که تشخیص عنبر اصلی را از عنبر بی‌کیفیت دشوار می‌کند. عنبر خالص قوامی چون موم دارد و به آسانی شکسته می‌شود، در آب حل نمی‌شود و روی آن شناور می‌ماند و بر اثر حرارت حل یا ذوب می‌شود. یکی از آزمایش‌های مطمئن این است که اگر سوزنی را حرارت دهیم و در عنبر خام فروکنیم، مایعی تیره و کدر در اطراف آن ذوب می‌شود و اگر انگشت خود را روی این مایع بگذاریم، تارهای چسبناکی به آن می‌چسبند که می‌درخشند (درحالی‌که اگر با موم چنین کنیم، مایع مذاب شفاف خواهد شد و تاری نیز تشکیل نمی‌شود)؛ اگر سوزنی را که در عنبر فروکرده‌اند، دوباره روی شعله گرم کنند، دود

سفید خوش‌بویی از آن بلند می‌شود. آزمایش دیگری نیز می‌توان انجام داد: عنبر در الکل داغ حل می‌شود و اگر سرد شود، کریستال‌های آن [Ambrein] جدا می‌شوند (عبدالعلیم، ۱۳۸۷: ۳۴؛ مشهدی، ۱۳۹۶).

۶. اشکال و چگونگی استفاده از عنبر

ارزشمندی و مصارف متعدد عنبر سبب شده بود که پیشینیان در استفاده از آن از اشکال گوناگون و هنرمندانه‌ای بهره ببرند که این امر هم نشان‌دهنده ذوق و هنر آنها و هم دلیلی بر مدعای اهمیت عنبر در زندگی مردم است. این کاربردهای مختلف در متون ادبی چنین جلوه‌گر شده است:

- به صورت مدور و بیضوی (شمامه):

و کالدَرَهَ البیضاء حیّا بعنبر وکالورد یسعی فی قراطق کالورد

(ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۱۲۶/۷)

آستین نسترن پر بیضه عنبر شود دامن بادامین پر لؤلؤ فاخر شود

(منوچهری، ۱۳۳۸: ۲۳)

چرخاندن بیضه‌ای از عنبر در دست برای درمان برخی بیماری‌ها مرسوم بود: «عرض لابی علی‌بن یحیی‌الکاتب مرض شدید من الوحشه و الضجر... أشار علیه باستعمال بیضه من العنبر و تقلیبها و الانتفاع بلطافتها و حسن أثرها علی‌الدماغ و القلب» (ثعالبی، ۱۳۸۱: ۱۲/۱).

- به شکل ترنج: احتمالاً در ترنج عنبر تعبیه می‌کردند یا عنبر را به شکل ترنج می‌ساختند:

به دست هرکسی بر طرفه گنجی مکلّال کرده از عنبر ترنجی

(نظامی، ۱۳۸۶: ۳۵۶)

به شادی بر آن تخت زرین نشست ز کافور و عنبر ترنجی به دست

(همان، ۱۳۸۸: ۴۰۹: ۲۸۲)

- به شکل سیب: در *الاغانی* به عنبری به شکل سیب اشاره شده است که کنیز مأمون برای فرونشاندن خشم او، روی آن جملاتی با طلا حک کرده بود؛ همچنین، از سیبی عنبرین به وزن چهار رطل متعلق به معدّل‌بن‌غیلان، ادیب و شاعر عصر عباسی، یاد شده است (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۴۱۷/۲۲؛ ۱۱۹/۲۳).

- به شکل ماهی: عنبر را برای سوزاندن به اشکال مختلف همچون ماهی درمی‌آوردند که به‌غایت گران بود (یاقوت حموی، ۱۴۲۳: ۲۸۵/۱).

- شمع عنبری: در ساخت موم این شمع که در متون فراوان به آن اشاره شده است از عنبر استفاده می‌کردند؛ از این‌رو، شمع موقع سوختن بوی عنبر از خود پراکنده می‌کرد:

نیست جز از لطف بر خلقش ز خشم‌افروختن هست خلقش شعله شمعی که مومش عنبرست

(واعظ‌قزوینی، ۱۳۵۹: ۴۷۰)

شمع‌های بساط بزم‌افروز همه یاقوت‌ساز و عنبرسوز

(نظامی، ۱۳۸۷: ۱۶۷)

یکی بنده شمعی معنبر به دست خرامان بیامد به بالین مست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۲/۲)

فتری الکریم کشمعه من عنبر ضاءت فإن طفیت تصوع نشرها

(مقریزی، ۱۴۱۹: ۳۳۶)

«لما زفت بوران بنت الحسن بن سهل علی الخلیفه المأمون: عبدالله بن هارون الرشید، أوقد علی المأمون فی تلك اللیله شمعه عنبر، وزنها أربعون منوا» (مقریزی، ۱۴۱۹: ۳۳۱؛ نیز نظامی، ۱۳۸۶: ۳۵۹؛ سلمان ساوجی، ۱۳۴۸: ۲۵؛ سنایی، ۱۳۸۵: ۴۱۴).

- جام شراب: جام شراب گاهی از جنس عنبر ساخته می‌شد (ابن‌بسام، ۱۴۲۱: ۵۹۸/۳)؛

به‌طور کلی، برخی شاعران بین شراب و عنبر وجه‌شبهه‌هایی چون بوی خوش می‌یافتند:

شراب كأن العنبر الرطب خلطه و مسفوف هندی من المسک اذفرا

(رافعی، ۱۹۸۷: ۴۴۸/۲)

۷. کاربردهای مختلف عنبر

۱.۷. خواص دارویی

چنان‌که گذشت، قدما برای عنبر خواص شگفت‌انگیزی قائل بودند؛ چنان‌که چینیان باستان این ماده را دارویی مقوی برای همه بیماری‌ها و رشددهنده مغز استخوان و دارای تأثیری شگفت‌انگیز بر روح می‌دانستند و هندیان معتقد بودند عنبر درمانگر هاری، صرع، تب و بیماری‌های عصبی و از بین‌برنده میکروب‌های مضر بدن است و ارواح شیطانی را از بدن بیرون می‌کند و تسکین‌دهنده درد وضع حمل زنان باردار است (عبدالعلیم، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۴؛ عبدالعلیم، ۱۳۸۰: ۶۵). در بیشتر آثار داروشناسی دوره اسلامی نیز به مواد خوش‌بو و عطریات،

همانند عنبر، توجه شده و ضمن برشمردن ویژگی‌های دارویی هر عطر، اجناس مختلف آن و مناطقی که هر جنس در آنجا به دست می‌آید معرفی شده است (کرامتی و قوسی، ۱۳۹۹: ۵۳۹). طبع عنبر را خشک و گرم و از بین برنده رطوبات و نافع برای کسانی می‌دانستند که طبع سرد و مرطوب دارند (جرجانی، ۱۳۹۱: ۴۹۳/۳). در فرخ‌نامه، طبع عنبر گرم و تر دانسته شده است (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۲۰۳). چنان‌که امام‌رضا^(ع) برای رفع بیماری کسی که در سرش سردی حس می‌کرد و او را به حالت غش می‌انداخت، خوردن عنبر و زنبق را پس از غذا توصیه کردند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۴۳/۵۹)؛ بر همین اساس نیز بهترین زمان مصرف عنبر فصول سرد سال بود (دمیری، ۱۴۲۴: ۲۱۶/۲).

داوود انطاکی عنبر را طراوت‌بخش و تازه‌کننده خون، اشتهاآور، برطرف‌کننده سردرد، روشنی‌بخش چشم، مانع صرع و مقوی اعضای بدن به‌ویژه قلب، کلیه‌ها و کبد می‌دانست و معتقد بود اگر با عسل مخلوط شود جوانی را به پیران بازمی‌گرداند (عبدالعلیم، ۱۳۸۷: ۳۴؛ عبدالعلیم، ۱۳۸۰: ۶۵). در لغت‌نامه دهخدا نیز به فواید آن از نظر حکیم مؤمن اشاره شده است: عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوت‌ها و به‌غایت مفرح و محرک اشتها و باه و مفتاح سدد و پادزهر سموم و بالطبع، رافع امراض بارده دماغ و الخاصه رافع امراض حاره آن. مداومت او با ماءالعسل جهت اعاده باه مایوسین و شرب یک دانگ او هرروزه تا سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب است. بوییدن آن در جمیع امور مذکوره قوی‌الاثرو باعث غلیان خون و رقت آن باشد. یک‌مثقال او با دوچندان آن بنفشه و نیم‌مثقال صمغ عربی به سه‌دفعه در یک روز خورده شود، تفریح او به حد مستی می‌رسد و بدلش به وزن او مشک و زعفران است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل عنبر).

نقل است که جابر بن حیان به امام‌صادق^(ع) از بادی که در تمام بدنش افتاده بود و آزارش می‌داد شکایت کرد و امام او را به استفاده از شیاف عنبر و جیوه توصیه کردند و او با عمل به این دستور شفا یافت (مستغفری، ۱۳۸۱: ۱۱۰). عنبر را محرک حواس نیز می‌دانستند (نویری، ۱۴۲۳: ۲۲/۱۲)؛ چنان‌که «شنوایی و روشنایی بیفزاید» (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۲۰۳). عنبر برای استخوان‌ها و مفاصل دردناک که رطوبت برای آنها مضر است مقوی و مفید محسوب می‌شد (نویری، ۱۴۲۳: ۲۲/۱۲). در شعر زیر از حافظ، لفظ شکسته، استخوان شکسته را به ذهن متبادر می‌کند و مصراع دوم، بهبودی استخوان را به‌واسطه عنبر:

چو برشکست صبا زلف عنبرافشانش

به هر شکسته که پیوست تازه شد جانش

(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۶۸/۱)

برای بهبود لقوه و فلج، بوییدن شمامه‌ای از عنبر توصیه می‌شد (دمیری، ۱۴۲۳: ۲۱۶/۲-۲۱۵؛ نویری، ۱۴۲۳: ۲۲/۱۲). برای تقویت حافظه خوردن عنبر مفید بود: «گفت: مدتی بود جز چیزهای خوشبو چون مشک و عنبر نمی‌خوردم تا رطوبت از من برود و حافظه‌ام قوت گیرد» (یاقوت حموی، ۱۴۲۳: ۷۴۱/۲). از عنبر برای سقط جنین مرده نیز استفاده می‌کردند: «اگر [زهره خاریشت] با عنبر آمیخته گردانند و زن بردارد که بچه در شکم او مرده باشد بیندازد به‌آسانی» (مراغی، ۱۳۸۸: ۱۲۵). برای درمان بیماری‌های مغز و اعصاب نیز از عنبر استفاده می‌کردند (جرجانی، ۱۳۸۵: ۲۷۷/۲) و به‌نقل از جالینوس، آن را مقوی دماغ می‌دانستند (ابشیهی، ۱۴۱۹: ۲۷۹).

بوی عنبر سبب تسکین دماغ و مایه‌ی علاج کسانی بود که سودا بر ایشان غلبه می‌کرد. از آنجاکه علت عشق را در غلبه‌ی سودا می‌دانستند و عاشقان را سودایی می‌نامیدند، عنبر را برای تسکین آنها مفید می‌دانستند:

دو زلف تو صنما عنبر و تو عطاری	به عنبر تو همی حاجت اوفتد ما را
مرا فراق تو دیوانه کرد و سرگردان	ز بهر ایزد دریاب مر مرا یارا
بمال بر تن من زلف عنبربنت که هست	علاج مردم دیوانه عنبر سارا
	(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۹۱۵/۲)
بر تن رنجور سودایی وزد باد بهار	استخوان را مومیایی، مغز را عنبر کند
	(نظیری‌نیشابوری، ۱۳۴۰: ۱۶۷)

موارد متعدد دیگری نیز در این مضمون در دیوان شعرا یافت می‌شود (ر.ک: معزی، ۱۳۶۲: ۳۷؛ سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۲۸۳ و ۴۵۳؛ طغرل احراری، ۱۹۹۰: ۱۶۷ و...).

کاربرد دیگر عنبر حفظ مواز سفیدشدن بوده است. بهترین تدبیر جلوگیری از تغییر رنگ مو را حذرکردن از چیزهای سرد و در مقابل استفاده از معجون‌هایی می‌دانستند که در آنها لعل و یاقوت و مشک و عنبر به‌کار می‌رفت (رازی، ۱۳۳۳: ۵۲). عنبر برای رویدن مو نیز تجویز می‌شد: یک وقیه روغن بان و ذراریح (نوعی حشره، سن) که سر و بالشان زده شده و آرد گردیده بگیرد و روغن بر آن بریزد و روی آتش ملایم گذاشته با چوبی به هم زنید تا سفت شود؛ سپس آن

را برداشته، با اندکی مشک و عنبر خوشبو کرده بر آنجا بمالید و مالش دهید و تکرار نمایید تا تاول بزند و به امید خداوند در آنجا مو آغاز به روییدن خواهد کرد (رازی، ۱۳۸۷: ۲۸۵).

بوییدن عنبر به سبب طبع گرم آن در درمان برخی بیماری‌های چشم کاربرد داشت؛ چنان‌که در بیماری «شعر زائد» که «بر پهلوی مژگان بروید، رستنی ناهموار نه بر راستا و نسق طبیعی و... بعضی سر فرود آرد و بعضی به چشم اندر خلد و بدان سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره شود و سبب آن رطوبت بسیار باشد» (جرجانی، ۱۳۹۱: ۲۱۶/۶). در بیماری سبب نیز استفاده از عنبر کاربرد داشت که در آن «رگ‌های چشم سرخ و ممتلی گردد از خون غلیظ و در چشم خارش پدید آید» و علت ایجاد آن «امتلاء دماغ و بزرگی رگ‌های چشم و یا افراط در علاج رمّد گرم به طی‌ها و ضمادها و تدبیرهای سردی‌فزای» بود (جرجانی، ۱۳۹۱: ۲۵۹/۶).

سوزاندن موادی مانند عود و عنبر و کندر و مصطکی (نوعی صمغ زردرنگ) و صندل هنگام بروز وبا مایه اصلاح هوا دانسته شده است (جرجانی، ۱۳۴۵: ۲۱۹):

در وقت وبا هوا معطر باید	هم عطر هوا به عود و عنبر باید
گر دسترست به عود و عنبر نبود	خود صندل و کافور مقرر باید
(اوجبی، ۱۳۸۶: ۵۳۵/۱)	

بر اساس همین ویژگی‌ها، عنبر در ساخت مفرح و گوارش‌ها و معجون‌های دارویی کاربرد داشت (نویری، ۱۴۲۳: ۲۲/۱۲؛ جرجانی، ۱۳۸۱: ۱۵ و ۳۸):

مفرح هم تو دانی کرد بر دست که هم یاقوت و هم عنبر تو را هست
(نظامی، ۱۳۸۶: ۳۳۸)

موارد کاربرد عنبر در ساخت مفرح‌ها و معجون‌های دارویی بسیار گسترده بوده است: در داروی «حَبّ ملوکی» (نویری، ۱۴۲۳: ۱۴۲/۱۲)؛ در معجونی به نام «شراب میبه/می‌به» که «معدّه را قوت دهد و قی و فُواق را بازدارد و درد جگر را سود دهد»؛ در ترکیب «پخته فَنجوش» که نافع قوّه باه بود؛ در «جوارش عنبری» که «دل را قوت دهد و مجامعت را زیاده کند و باه را بیفزاید»؛ در «معجون سَقَنقور» که «باه را قوت دهد و نشاط آورد و دل و دماغ و گُرده و پشت را قوت دهد»؛ در «مفرح مسیحی» که «قوت دل و دماغ و معدّه و جگر بدهد و قوت پشت و گرده زیاده کند و نعوظ تمام آورد و باه را قوت دهد و اشتها بازدید کند»؛ در «جوارش عنبر» که «خفقان و سردی معدّه و بدی هضم و اوجاع رحم را نافع بود و از جهت

پیران به‌غایت مفید بود؛ در «جوارش خسروی» و «جوارش مسیحی» که «اشتها پدید آرد و رنگ روی را سرخ کند و گرده سخت کند و قوت باه بیفزاید و نشاط آورد»؛ در «جوارش کافور» که «اسهال صفرایی بازدارد»؛ در «معجون لبوب کبیر» که «گرده و پشت را قوت دهد و مثانه را پاک کند، بلغم و ریگ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد»؛ در تهیه «معجون انفع» که «از جمله مفرحات است و بعضی از تریاقات شمرده‌اند، از بس که خاصیت دارد»؛ در «مفرح معتدل» که «خفقان و وسواس و ضعف دل زائل کند و نشاط آورد»؛ در «مفرح جواهر» که «خفقان و وسواس و ضعف دل را سود دهد و جگر و گرده و مغز را قوت دهد و لون نیکو کند و نشاط تمام آورد» (ابن‌سینا، ۱۳۸۸: ۲۴، ۳۰، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۶، ۶۰، ۶۹، ۷۱ و ۷۲)؛ در «جوارش عنبر کسروی» که سردی معده را و بادها را و قولنج را و ضعفی اندام‌ها را ببرد و در «شراب عنبر» که درد معده و درد عصب‌ها را سود دارد (جرجانی، ۱۳۹۱: ۵۳۰/۶، ۵۱۲/۱۰). در «جوارش زعفرانی» که «گرده و پشت و معده را قوی کند و بلغم دفع کند» (ابن‌سینا، ۱۳۸۸: ۳۷).

به‌طور کلی، عنبر رافع بلغم قوی محسوب می‌شد (دمیری، ۱۴۲۳: ۲۱۵/۲-۲۱۶). «جوارش زعفرانی» برای خوش‌بو شدن دهان نیز کاربرد داشت و آب‌رفتن از دهان را بازمی‌داشت (ابن‌سینا، ۱۳۸۸: ۳۷)؛ حکیم مؤمن نیز از حب عنبری سخن می‌گوید که با استفاده از عنبر اشهب برای خوش‌بو کردن دهان پادشاه عصر ساخته بود (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل حب عنبر).

البته، استفاده بیش‌ازحد از عنبر نتیجه معکوس می‌داد و سبب ایجاد بیماری‌های دماغی می‌شد؛ چنان‌که یاقوت حموی در حکایتی آورده است که مأمون هنگام سوختن بخور دستور می‌داد عود و عنبر در آتش بریزند و مجمره را زیر دامن یکی از مجلس‌نشینان بگذارند. روزی مأمون برحسب عادت دستور داد تا مجمره را زیر دامن احمد بن یوسف بگذارند، اما احمد گفت آن ناپسند مردود را نزد من بیاورید! مأمون رنجید و گفت قصد ما اکرام تو بود تا همگان بدانند ما و تو از یک بخور و بخوردان بهره می‌گیریم؛ سپس، دستور داد چندین قطعه از بهترین انواع عنبر را در مجمره انداختند و احمد را با آن بخور دادند و سرش را در یقه‌اش فرو کردند. احمد فریاد می‌زد و مدد می‌طلبید و پس از آن، در دماغش خلل افتاد و بیمار شد و مرد (یاقوت حموی، ۱۴۲۳: ۲۵۸/۱).

شاید علت این امر، علاوه بر طبع گرم عنبر، این باشد که عنبر سبب عطسه می‌شد و عطسه زیاد قوای دماغی را مختل می‌کرد:

هردم هزار عطسه مشکین زد از تری مغز جهان ز رایحه عنبر سخاش
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۳۲)

زلف شب عنبرفشان از نکهت گیسوی اوست عطسه بی‌اختیار صبحدم از بوی اوست
(صائب، ۱۳۶۷: ۵۵۴/۲)

قدما برای رفع مضرت عنبر (چنان‌که عنبر برای کسی که باسور=بواسیر داشت مضر بود) نیز راهی اندیشیده بودند: «تدفع مضرت بالکافور و شمّ الخیار» (دمیری، ۱۴۲۴: ۲۱۶/۲). چون کافور و خیار هردو طبع سردی دارند.

در طب جدید، تمام فواید معجزه‌آسای ذکرشده برای عنبر هنوز به اثبات نرسیده است، اما می‌توان گفت اگر عنبر مدت زیادی در آب دریا شناور بماند، املاح و عناصر کمیاب زیادی مانند کلسیم، فسفر، آهن و ید را از آب دریا جذب می‌کند که از عناصر ضروری برای بدن تلقی می‌شوند (عبدالعلیم، ۱۳۸۷: ۳۴).

۲.۷. استعمال بوی خوش و کاربردهای زینتی

غالبه، که نوعی از طیبات محسوب می‌شد، از مسک و عود و دهن و عنبر مذاب ساخته می‌شد (نویری، ۱۴۲۳: ۵۲/۱۲):

شب عقد عنبرینه گردون فروگسست تا دست صبح غالبه سازد ز عنبرش
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۱۵)

در ساخت «ند» نیز عنبر به کار می‌رفت (نویری، ۱۴۲۳: ۵۲/۱۲).

مثلث عطری از عود هندی و مسک أصهب (سرخ) و عنبر اشهب ساخته می‌شد (ابن‌بسام، ۱۴۲۱: ۳۶۰/۴):

دست صبح از عنبر و کافور و مشک صد مثلث رایگان آمیخته
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۹۱)

من این مثلث عنبرنسیم نفروشم وگر بهشت مثنم دهند در سمنش
(سلمان‌ساوجی، ۱۳۳۶: ۵۴۱)

عنبر را برای معطرکردن فضا بر آتش می‌نهادند و در مجلس بزرگان عنبر سلطانی را بر مجمر می‌نهادند و با عود می‌سوزاندند (اتلیدی، بی‌تا: ۸۹/۱):

بفرمود تا آتش افروختند	همه عنبر و زعفران سوختند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۹/۱)
نسیم زلف او یابم چو بر آتش نهم عنبر	نشان لعل او بینم چو اندر دست گیرم می (اوحدی، ۱۳۴۰: ۳۷۱)
عنبر میان آتش مجمر چه می‌نهی؟	ز انفاس دوست مجلس ما خود معطرس (همام، ۱۳۷۰: ۶۷)

از آنجاکه بوی عنبر با باد منتقل می‌شد، عنبر را همراه خود داشتند تا همواره معطر باشند:

همچو عنبر حمایلیم همه بر بر سیمتان که مشکینید
(مولوی، ۱۳۷۴: ۳۹۳/۱)

در ساختن قسمی فتیله به نام فتیله عنبر نیز عنبر به کار می‌رفت:

لاله دل از فتیله عنبر کند همی	خبری رخ از صحیفه عسجد کند همی (منوچهری، ۱۳۷۹: ۱۳۶)
ز حرف عشق، نی کلک را خمش مگذار	به این فتیله عنبر، جهان معطر کن (صائب، ۱۳۶۷: ۳۰۷۶/۶)
گر عطر طره تو میسر شود مرا	رگ در بدن فتیله عنبر شود مرا (دهخدا، ۱۳۷۳: فتیله عنبر)

طبق روایتی از امام حسین^(ع)، قریش بت‌های کعبه را با عنبر و مشک معطر می‌کردند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۱۴/۱۴).

خرده‌های عنبر را برای خضاب و خوشبو کردن به مو و ریش خود می‌زدند:

دوش آن زمان که طره شب شانه کرد چرخ موی سپید دهر به عنبر خضاب شد
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۶؛ نیز ر.ک: عطار، ۱۳۸۶: ۱۱۴)

یا عنبرینه در گردن خود یا اسبان می‌انداختند:

گیسوت عنبرینه گردن تمام بود	معشوق خوب روی چه محتاج زبور است؟ (سعدی، ۱۳۸۵: ۴۲۵)
گویی که بینم آن دو دست بنگار	مانند دو عنبرینه در گردن خود (اوحدی، ۱۳۴۰: ۴۴۳)
فکاتما هو روضه او جدول	او سمط در او قلاده عنبر (نویری، ۱۴۲۳: ۴۵/۷)

«فی أعناق الخیل أطواق الذهب و قلاند العنبر» (فلقشندی، بی‌تا: ۵۷۷/۳).

شاردن دربارهٔ زنان عصر صفوی نوشته است: «بسیار شنیده‌ام که زنان دولتمندان ایران، به نسبت دارایی خود، در جعبهٔ زرین جواهرنشان مقدار زیادی مواد معطر که از سه اونس تجاوز می‌کند جای می‌دهند و آن را با زنجیر زرین به گردن می‌آویزند» (شاردن، ۱۳۷۲: ۸۲۹/۲). قسمی زیور نیز شبیه عنبرینه بود که به آن عنبرچه می‌گفتند و محفظه‌ای از طلا مانند درج و حقه به پهنا و درازی سه انگشت بود که زنان بر گردن می‌آویختند و درون آن مواد خوشبو می‌ریختند. نظام قاری چنین می‌سراید:

در صف رخت که عنبرچه بود صدرنشین گوی بر بسته که باشد که درآید به شمار؟
(دهخدا، ۱۳۷۳: عنبرچه)

عنبر را در گوشواره و انگشتر نیز می‌ریختند:

یکی مرغول عنبر بسته بر گوش یکی مشکین کمند افکنده بر دوش
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۱۶)

انگشتری که در میان نگینش عنبر بود از هدایای خسرو پرویز به ملک روم بوده است: «مائه خاتم من ذهب مرصع بالجواهر، مشبک الأعلی، حشوه مسک و عنبر» (جاحظ، ۱۴۲۳: ۳۲۱). عنبر را به عمامه و لباس و کفن هم می‌زدند (بکری، ۱۴۱۱: ۱۴۸/۱) و برای آراستن پیکر درگذشتگان و کفن کردن آنها نیز به کار می‌رفت:

سرش را به دبق و به مشک و گلاب بشوید و تن را به کافور ناب
به گردنش بر طوق زرین نهید کله بر سرش عنبرآگین نهید
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱۴/۴)
نخست آنکه تابوت زرین کنید کفن بر تنم عنبرآگین کنید
(همان، ۱۲۱/۶)

پیامبر^(ص) نیز «با چیزهای بی‌رنگ که مناسب مردان است مثل مشک و عنبر خود را معطر می‌فرمود» (طبرسی، ۱۳۶۵: ۶۶/۱). دهخدا می‌نویسد: «عنبر ارزان کنایه از گیسوی مشک‌بوی حضرت رسالت است به اعتبار نفع عام» (دهخدا، ۱۳۷۳: عنبر).

عنبر به عنوان خوشبوکنندهٔ طهارت‌خانه نیز به کار می‌رفت؛ چنان که در زمان مستضی‌ع‌الله عباسی، تنعم و فراغت قطب‌الدین قایماز، از اکابر امرای بغداد، چنان بود که: [در طهارت‌خانه‌اش] زنجیری از طلا در برابر آن موضع که شخص به طهارت کردن می‌نشست، آویخته بودند و در سر زنجیر، گوی کلان مجوف و مشبک پر از مشک و عنبر تعبیه کرده که

هرگاه کسی در آنجا نشست، آن گوی را به دست گرفته می‌بویید تا آن رایحه کریهه به مشام او نرسد (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۳۰۸/۵).

۳.۷. کاربردهای خوراکی

چنان‌که گذشت، عنبر را به دلیل خواص دارویی‌اش می‌خوردند (یاقوت حموی، ۱۴۲۳: ۷۴۱/۲) یا در بعضی غذاها از آن استفاده می‌کردند: «غذاهایی می‌شناسیم که آدم پرخورده را به اشتها آرد: ترنج که با خرده عود و عنبر آمیخته شود و با پنیر تند و رطب تازه و سرکه تیز و بورانی بادمجان و مارچوبه و لوزینه که در روغن و شکر فرورفته است درآمیزد» (نقل از راوندی، ۱۳۸۲: ۴۵۴/۶). به‌نوشته رستم/تواریخ، در فرنی اشرف افغان برای التذاذ بیشتر او عنبر اشهب می‌ریختند (آصف، ۱۳۸۲: ۱۶۴).

شاردن استفاده از عنبر در غذا را رسم ترکان و استفاده از آن در شربت و مربا را رسم ایرانیان می‌داند:

جز در کشور عثمانی، در هیچ‌یک از ممالک آسیا که به آنها سفر کرده‌ام، ندیده‌ام به غذاهای خود مشک یا عنبر اشهب بیامیزند، اما ترک‌ها این‌دو را به شربتهای خود، مخصوصاً شربتی که سلطانی نام دارد، می‌افزایند. ایرانی‌ها مشک و عنبردانه به شربت می‌زنند و نه به غذا، اما هنگام پختن مربا از این‌دو ماده استفاده می‌کنند. منظور بعضی از آمیختن مشک و عنبر به مرباجات، تقویت است و هدف بعضی افزایش و تحریک نیروی شهوانی و جنسی. افراد دارا و خوش‌گذران به‌هنگام دیدوبازدیدهای خود، پیش و بعد از صرف غذا، این مقویات را به‌کار می‌برند تا سرحال و شاد و خندان باشند و من بارها دیده‌ام که ایرانیان به‌هنگام درست‌کردن معجون‌های مقوی چگونه از این مواد استفاده می‌کنند (شاردن، ۱۳۷۲: ۸۲۹/۲).

عنبر را در شراب نیز می‌ریختند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۱۱۳/۱۵؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵: ۳۴/۷۲). کورنی لوبروین، سیاح هلندی، که ابتدای قرن هجدهم در ایران سیاحت می‌کرد، درباره‌ی شاهدگان صفوی نوشته است که از جوانی، شاهدگان را به خوردن تریاک و نوشیدن کوکنار عادت می‌دهند و حتی کوکنار را با عنبر و ادویه‌ی دیگر مخلوط می‌کنند تا قدرت نشئه آن بیشتر شود و بر قوه‌ی باه بیفزاید (راوندی، ۱۳۸۲: ۴/۱: ۲۵۰).

گاه سیب عنبر را در جام شراب می‌ریختند: «وجهت إلى أمير المؤمنين جام فضه مذهبه، فيها سبع تفاحات من مسك و عنبر و مسك و صندل و كافور و زعفران و عود، و تفألّت لأمیر المؤمنین باجتماعها» (زمخشری، ۱۴۱۲: ۳۱۷/۵).

۴.۷. دیگر کاربردهای عنبر

عنبر در ترکیب روغن نیز به کار می‌رفت. در ساخت «دُهْن بَرْمَکِی» که جعفر بن یحیی آن را برای هارون الرشید آماده می‌کرد و تهیه آن آداب ویژه‌ای داشت، علاوه بر بان، زنبق، روغن گل، عود هندی، صندل زرد، جوزبو، قرنفل و... از دو مثقال عنبر نیز استفاده می‌شد (نویری، ۱۴۲۳: ۱۰۸/۱۲). دُهْن العنبر نوعی روغن بود (ر.ک: نویری، ۱۴۲۳: ۱۱۰/۱۲).

عنبر در ترکیب حنوط کاربرد داشت (افطسی، ۱۴۲۵: ۶۵):

لب را حنوط ز آه معنبر کنم چنانک	رخ را وضو به اشک مصفا برآورم
من غلامی داغ بر رخ بودمی عنبر به نام	ور به معنی بودمی عنبر حنوطش بودمی
	(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۴۳)
	(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۴۳)

شیرین نیز پیکر خسرو را با عنبر غسل داد:

گلاب و مشک با عنبر برآمیخت	بر آن اندام خون‌آلود می‌ریخت
	(نظامی، ۱۳۸۶: ۴۱۹)

عبدالله زبیر که می‌دانست حجاج او را بر دار خواهد زد از عنبر استفاده جالب توجهی کرده بود: چهل روز طعام از خویشتن بازگرفته بود و به قدر اندکی پست قناعت کرده بود با مشک و عنبر آمیخته تا اندامش بوی نکردی و چون بیاویختندش هیچ اثر نمی‌کرد از بوی ناخوش تا حجاج روباهی کشته را بفرمود آویختن در زیر جامه تا بوی ناخوش از آن برخاست (مجمّل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۰۱).

عنبر را به منزله تحفه و هنگام سفر با خود برای میزبان می‌بردند (دهخدا، ۱۳۷۳: عنبر). عنبر به دلیل نفاستش هدیه داده می‌شد؛ چنان که عود، مشک و عنبر از جمله هدایای بلقیس به سلیمان بوده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۹۹/۱۹).

در گذشته نوشتن نامه‌های بزرگان نیز با مرکب عنبرین معمول بوده است:

ز عنبر نوشتند بر پهلوی	چنان‌چون بود نامه خسروی
	(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۴/۲)

نویسد ز مشک و ز عنبر دبیر یکی نامه از پادشا بر حریر
(همان، ۳۵۶/۴؛ نیز ۱۴۳/۱؛ ۲۷۸/۲)

در تاریخ جهانگشا به رسم مخوفی اشاره شده است که الحاکم بأمراالله ابوعلی منصور، پسر عزیز حاکم مصر، عادت داشت به خط خود رقعتهایی می نوشت؛ در بعضی از این رقعتهای قید شده بود که آورنده رقعته را هزار دینار بدهند یا فلان شهر را به او بسپارند یا خلعتی گرانمایه به او ببخشند، اما در رقعتهای دیگری چنین نوشته می شد که:

الحاکم بأمراالله ابوعلی منصور، پسر عزیز حاکم مصر، عادت داشتی که به خط خویش رقعتهای نوشتی؛ بعضی آنکه حامل این رقعته را هزار دینار یا فلان شهر یا خلعتی چنین گرانمایه بدهند و بعضی آنکه دارنده این را بکشند و یا چندین مال بستانند یا فلان عضو او را ببرند و رقعتهای را در موم و عنبر و طین مختوم کردی و روز بار برافشاندی؛ هرکس به حسب بخت، از غایت حرص از آن رقعته برگرفتی و به متصرفان اعمال بردی و آنچه مضمون رقعته بودی در ساعت به امضا پیوستی (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۶۹/۳).

عنبر در فرهنگ عامیانه نیز حضور داشته است؛ چنان که گاه، برای دفع چشم زخم عنبر می سوزاندند:

از برای چشم زخم بچه دیو لعین عنبر اشهب مسوز و ورد خود یاسین مکن
(سنایی، ۱۳۸۵: ۵۰۹)

یا ماده ای به نام لامچه (مركب از مشک و عنبر و سپند سوخته) را بر پیشانی و عارض اطفال می کشیدند:

تا بود لامچه ز عنبر و مشک حور را بر عذار تو بر تو
(نقل از دهخدا، ۱۳۷۳: لامچه)

مردم برخی شهرهای ایران نیز در جشن های عروسی و نوروز، از عنبر استفاده می کردند؛ مثلاً، شیرازی ها در عروسی و در پای سفره عقد، مقداری عنبر در هاونی می ریختند و می کوبیدند و چنین می خواندند: «عروس عمبر، دوما گربه»؛ یعنی داماد همواره عروس را مانند گربه، که عاشق بوی عنبر است، دوست بدارد. مردم خراسان نیز هنگام برگزاری جشن نوروز عنبر می سوزانیده اند.

دیدن عنبر در خواب نیز نشانه مال حلال، شادی و شنیدن سخنان خوش، رسیدن سود و آسایش و ستایش شدن از جانب مردم تلقی می‌شد (احمدی، ۱۳۹۹). عنبر مانند زر و شکر و به‌عنوان ماده‌ای ارزشمند نثار می‌شد:

هر زمان چشم فشانده بر گل زرد ارغوان
هر زمان زلفش کند بر نسترن عنبر نثار
(فرخی، ۱۳۷۱: ۱۶۹)

همه زر و عنبر بیامیختند ز شادی به سر بر همی‌ریختند
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۰۸/۲)

در ملاقات سودابه و سیاوش، سودابه به استقبال سیاوش شتافت و دینار و گوهر و یاقوت و مشک و عنبر بر او نثار کرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۷۲). در سلطنت اردشیر بابکان، فردوسی از گوی‌زدن شاهپور اول یاد می‌کند که مایه تحسین اردشیر شد و به فرمان اردشیر، گوهر و دینار و یاقوت و زر همراه با مشک و عنبر بر او نثار کردند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۰۳/۶).

با توجه به ویژگی‌های ارزشمند عنبر، این‌واژه را در نام شهرها و نام و لقب افراد نیز به کار گرفته‌اند و «عنبری» به‌منزله نام برخی خانواده‌ها یا نام قبیله‌ها در اکثر طبقات اجتماعی کاربرد داشت؛ مثلاً، در نام شاعران و ادیبان، مانند عنبربن سماک الأسدی از شاعران مخضرم (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۲۰۸/۱۷)، عنبربن عمروبن تمیم و یحیی‌بن محمدبن عبدالله‌بن عنبری (یاقوت حموی، ۱۴۲۳: ۱۰۵۴/۲، ۶۱۸/۲).

در نام و لقب راویان حدیث مانند الحسن‌بن محمدبن عنبرالوشاء، عنبر محمدبن خلیفه‌بن صدقه، الحسن‌بن عنبرالوشاء، عنبرالمنقذی، موسی‌بن عمیر تمیمی عنبری (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۳۱۷/۲، ۳۰۵/۱۳، ۳۲۵/۱۵، ۲۳/۱۳، ۴۳۱/۱) الحسن‌بن محمدبن عنبربن شاکر، ابراهیم‌بن نصربن عنبر الضبی سمرقندی، محمودبن عنبربن نعیم‌بن حبیب النسفی، هارون‌بن عنبره (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵: ۲۸۸/۲۲، ۲۸۶/۴۱، ۵۱/۵۲، ۲۷۸/۱۸) و ابوالعباس محمودبن عنبربن نعیم النسفی (قرطبی، ۱۴۲۱: ۲۹۱).

در نام علما و دانشمندان از این واژه استفاده شده است؛ مانند ابوبکربن عنبر الخراسانی بغدادی (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۳۸۹/۱۴) و یحیی‌بن محمدبن عبدالله‌بن عنبری نیشابوری (ابوزکریا عنبری) متوفی به ۳۴۴ قمری، مفسر و لغوی و ادیب فاضل (یاقوت حموی، ۱۴۲۳: ۱۲۳۵/۲).

عنبر در نام برخی زهاد، مانند ثابت بن عنبر الحلوی (ابن عربی، ۱۴۲۲: ۲/۲۱۹) و حصین بن ابی الحر عنبری، قاضی بصره در زمان ابن عباس (یاقوت حموی، ۱۴۲۳: ۲/۷۰۷) به کار رفته است.

در نام غلامان و خادمان سیاه، مانند عنبرالاسود، خادم عمر بن عبدالعزیز (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۶/۴۷)؛ الاثیر عنبر الخادم و شجاع الدین عنبر (صدر الباز) (نوری، ۱۴۲۳: ۲۶/۲۴۸، ۳۰/۲۲۰) واژه عنبر دخیل است. مرسوم بود که چون بنده‌ای را به غلامی می‌گرفتند، نامی نیکو چون عنبر، کافور، الماس، لالا، مبارک و جز آن بر او می‌نهادند:

سیاه مطبخی را گو میندیش	که داری آسیایی نیز در پیش
اگر در مطبخ نام است عنبر	شوی در آسیا کافوربیکر
	(نظامی، ۱۳۸۶: ۳۹۶)
دگر خادم که عنبر گویی او را	خوشت ناید ز ناخوش‌بویی او را
	(عطار، ۱۳۸۶: ۱۷۹)

قسمی برنج در گیلان و برخی نقاط دیگر عنبربو نام دارد. عنبربو نام گیاهی از تیره مرکبات نیز هست:

در لطافت نوگی دارم که زلف خویش را
شانه از دندانۀ گل‌های عنبربو کند
(محسن تأثیر، نقل از دهخدا، ۱۳۷۳: عنبربو)

واژه عنبر به اشکال گوناگون در نام جای‌ها و ده‌های ایران به کار رفته است: «عنبرآباد»: نام شهری در استان کرمان، دو ده در دهستان سبزواران جیرفت و دهستان بام سبزواری؛ «عنبران»: نام دهی از بخش نمین استان اردبیل و رود جاری در آن؛ «عنبرسرا»: نام دهی از دهستان زاوه شهرستان تربت‌حیدریه؛ «عنبرقنبر»: نام دهی از دهستان پایین شهرستان نهاوند؛ «عنبرکه»: نام دهی از دهستان پایین‌رخ بخش کدکن تربت‌حیدریه؛ «عنبرلالی»: نام دهی از دهستان جهانگیری بخش مسجدسلیمان اهواز؛ «عنبریه»: نام دهی در شوش دزفول؛ «نهرعنبر»: نام دهی در بخش موسیان شهرستان دشت‌میشان؛ در ایلام نیز رودخانه‌ای به نام «عنبر» جریان دارد (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مدخل‌ها).

در کشورهای دیگر نیز می‌توان به ده «عنبره» در یمن و در سواحل زبید و همچنین یادگان «لعنبر» در عراق اشاره کرد که اسرای ایرانی مدت‌ها در آن نگهداری می‌شدند.

۸. احکام فقهی عنبر

اهمیت عنبر در زندگی مردم قدیم سبب شده بود این ماده احکام فقهی خاص خود را داشته باشد. عنبر از لحاظ فقهی پاک محسوب می‌شد و طبق روایاتی، مثلاً از امام صادق (ع)، خرید و فروش و خوردن آن حلال بود و چون امواج دریا آن را بر ساحل می‌افکند به آن زکات تعلق نمی‌گرفت، اما پرداخت خمس آن واجب بود (دمیری، ۱۴۲۴: ۲/۱۵؛ محدث نوری، ۱۴۰۸: ۲۱۱/۷، ۳۵۹/۱۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۹۴/۹؛ زبیدی، ۱۳۰۶: ۱۱/۲۹۰). به گفته صاحب الملل والنحل، در حج که استشمام روایح حرام است، بوییدن مشک و عنبر و مانند آن که بر جامه کعبه می‌مالند جایز است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل حج).

۹. چند نکته

صاحب برهان قاطع و فرهنگ نظام از جزیره‌ای در میان دریا به نام نسرين نام می‌برند که عنبر را از آنجا می‌آورده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳: نسرين) و بیت فخرالدین اسعد را شاهد می‌آورند که محتمل است این معنا را از روی همین بیت ساخته باشند:

حریر نامه بود ابریشم چین چو مشک از تبت و عنبر ز نسرين
(فخرالدین اسعد، ۱۳۸۶: ۲۵۷)

برای پراکنده شدن بوی عنبر آن را می‌ساییدند:

بگو تا نافه‌ها را سر گشایند عبیر و عنبر و لادن بسایند
(سلمان ساوجی، ۱۳۴۸: ۳۷)

مولانا (۱۳۷۰: ۲/۹۲۸) و سعدی (۱۳۸۵: ۵۳۱) نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند.

عنبر را در ظرفی می‌ساییدند که به آن عنبرسای می‌گفتند:

عمل بیار که رخت سرای آخرت است نه عودسوز به کار آیدت نه عنبرسای
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۷۷)

مجمری را که در آن عنبر می‌سوزاندند عنبرسوز می‌نامیدند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل عنبرسوز).

قسمی از این ظروف را نیز مدخنه می‌گفتند:

ساقیان تو فکنده باده اندر باطیه خادمان تو فکنده عنبر اندر مدخنه
(منوچهری، ۱۳۷۹: ۹۷)

بویدن عنبر در ماه‌های حَزیران و تموز (ایام گرم سال) به سبب تقابل گرمی هوا و گرمی طبع عنبر نهی شده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۱۳/۵۹؛ علی بن موسی،^(ع) ۱۳۸۱: ۲۳)؛ زیرا در حَزیران، که هوا گرم است و مایعات بدن تبخیر می‌شود، بویدن مشک و عنبر در مغز حرارت ایجاد می‌کند و سبب خشکی زیاد از حد مغز و سردرد و زکام خشک و درد چشم می‌شود. طبق بعضی روایات، عنبر در بهشت نیز حضور دارد؛ چنان‌که پیامبر در شب معراج، حوری بهشتی زیبایی سرشته از عنبر و مشک و کافور و آب حیات را دیدار کرده است (زمخشری، ۱۴۱۲: ۲۳۴/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۰۹/۱۸). سعدی نیز به عنبرین بودن فرشته چنین اشاره می‌کند:

تو خود فرشته‌ای نه از این گل سرشته‌ای گر خلق از آب و خاک تو از مشک و عنبری
(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۳۴)

قصرهای بهشتی نیز از عنبر ساخته شده است. طبق روایتی، پیامبر^(ص) در شب معراج، قصرهای بهشتی ساخته شده با ملاط مسک و عنبر و دیگر طبیبات را دیدند (فقیه ایمانی، ۱۳۸۳: ۳۳/۵) که درهای آنها نیز از عنبر بوده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۹۲/۸۷). در بنای مسجد بیت المقدس، دیوها و جنیان برای سلیمان عنبر می‌آوردند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۹۹/۸؛ دمیری، ۱۴۲۴: ۴۴۹/۱).

از باب تسمیه به ضد، به سیر، بوالعنبر یا ابوالعنبر گویند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ابوالعنبر)؛ همچنین، در تداول عوام پشکل خر یا ماچه خر را عنبرنسارا یا عنبرنسا می‌گویند. دهخدا می‌نویسد ریشه این کلمه یافت نشد و احتمالاً «عنبر نثار» یا عنبر نصاری باشد که متعصبان ساخته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳: عنبر)، اما در واقع، در مقابل عنبر سارا، که عنبر خوش بو و خالص است، این واژه را با پیشوند نفی از روی آن اسم ساخته‌اند (عنبر+نه+سارا). احتمالاً، عنبر سارا سرگین خر سه پای دریایی و عنبرنسارا سرگین خر خشکی است!

عنبر در آرایه‌های ادبی نیز جای خود را باز کرده است؛ چنان‌که «تاج عنبر» کنایه از زلف، «طوق عنبر» کنایه از خط نودمیده زیبارویان و «عنبر تر» کنایه از خطوخال یا زلف معشوق است. سپیده سحر در دل سیاهی شب نیز به «بهار عنبر» (نقاط سفید زردی آمیزی که بعد از شکستن عنبر اشهب پدید می‌آید) تشبیه شده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل عنبر).

میرزا مهدی‌خان افشار در منشآت خود واحد شمارش قرص کافور و عنبر را شامجه و مشک را نافچه نوشته است (نقل از راوندی، ۱۳۸۲: ۲۱۰/۵).

از دید شاعران، احساس و درک بوی خوش عنبر به انسان اختصاص ندارد و دیگر مخلوقات نیز آن را می‌شناسند و گاه افراد را به واسطه آن به‌جا می‌آورند؛ چنان‌که ناقهٔ متنبی، شاعر عرب، بوی خوش عنبر را می‌شناسد و آن را نزد ممدوح شاعر می‌جوید و به‌گفتهٔ شاعری دیگر، سگ نیز او را از بوی عنبرش می‌شناسد (نقل از محمد، ۱۴۳۳: ۲۱). «مسعودی، مورخ و جغرافی‌دان عرب در قرن سوم و چهارم، می‌نویسد در سواحل زنگبار در شرق آفریقا شترهای کاروان با نزدیک‌شدن به عنبر، به‌دلیل بوی تند آن، می‌ایستادند» (کمپ، ۲۰۱۲: ۲۵؛ به‌نقل از گرامی، ۱۳۹۹: ۴۱۴).

در دوره‌های اخیر، دانشمندان توانستند با استفاده از ترکیبات عنبر، عنبری مصنوعی از مواد شیمیایی به‌دست‌آورند که از نظر ویژگی‌های عمومی و بو با عنبر اصلی تفاوتی ندارد (عبدالعلیم، ۱۳۸۰: ۶۵).

۱۰. نتیجه‌گیری

تصویری که از نحوهٔ زندگی پیشینیان در ذهن انسان امروز نقش بسته، مانع فهم درست سخن آنان است و هرچه این تصویر به واقعیت آن روزگار نزدیک‌تر باشد، کلام پیشینیان بهتر دریافت می‌شود. تصویری که از عنبر در ذهن ماست، ماده‌ای است سیاه و خوش‌بو با برخی کاربردهای تزئینی و دارویی؛ حال‌آنکه، سیری کوتاه در متون نظم و نثر عربی و فارسی نشان می‌دهد این ماده با اقسام بسیار و رنگ‌ها و خواص متعددش، بسیار در زندگی پیشینیان کاربرد داشته و آن‌قدر در دسترس و برای همه آشنا بوده که حکم معرف را داشته و دستمایهٔ مضمون‌سازی شاعران و نویسندگان شده است. در این نوشتار، با بررسی متون ادبی، تفسیری، تاریخی، علمی و... در نظم و نثر عربی و فارسی، در حد امکان، شواهد کاربرد این لغت جمع‌آوری و تحلیل شد.

عنبر انواع گوناگونی داشته و هر نوعی از آن کاربرد ویژهٔ خود را داشته است. ارزشمندی و مصارف متعدد عنبر همچون خواص دارویی، بوی خوش و کاربردهای زینتی و خوراکی سبب شده بود که پیشینیان در استفاده از آن از اشکال گوناگون و هنرمندانه‌ای بهره ببرند که هم

نشان‌دهنده ذوق و هنر آنها و هم دلیلی بر مدعای اهمیت عنبر در زندگی مردم است. این کاربردهای مختلف در متون ادبی نیز جلوه‌گر شده است که برخی شواهد آن در متن ذکر شد.

پی‌نوشت

۱.

آن یکی افتاد بیهوش و خمید چون که در بازار عطاران رسید

(مولوی، ۱۳۳۶: ۶۳۸)

چه بوی است این که عقل از من برد و صبر و هشیاری؟

ندائم باغ فردوس است یا بازار عطاران؟

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۹۲)

۲. بر این اساس، نوشته فرهنگ معین که تولید عنبر را در داخل دستگاه گوارش ماهی عنبر به واسطه ترشحات سیاه‌رنگ ماهی مرکب می‌داند اشتباه است (معین، ۱۳۷۶: عنبر).

۳. «خر سه‌پای حیوان افسانه‌ای خوراکش مینوبی است و چون در دریا ادرار کند دریا مطهر گردد. اگر خر سه‌پای آب را مطهر نکرده بود، همه آب‌ها تباه شده بود. تیشتر به یاری او آب را از دریاها می‌ستاند و به ابرها می‌فرستد و به‌صورت باران بر گیتی فرو می‌بارد» (بهزادی، ۱۳۶۸: ۲۵۹).

۴. در متون به آوردن عنبر از چین اشاره شده است:

ای صبا حالی ز خد و خال شمس‌الدین بیار عنبر و مشک ختن از چین به قسطنطین بیار

(مولوی، ۱۳۷۴: ۴۲۷/۱)

۵. این نقاط سفید زردی‌آمیز را «بهار عنبر» می‌نامیدند (دهخدا، ۱۳۷۳: عنبر).

۶. کاشانی این تعریف را با تغییری اندک برای نوعی عنبر اشهب به نام عنبر شحری آورده است (کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۵).

۷. در صبح‌لاعی و ذخیره خوارزمشاهی: سلاطی (قلقشندی، بی‌تا: ۱۳۱/۲؛ جرجانی، ۱۳۹۱: ۴۹۴/۳). در چاپ بنیاد فرهنگ ایران از *الاعراض/الطیبه*: متلاطی (جرجانی، ۱۳۴۵: ۶۳۱).

۸. سلاط و قافله از ساحل بلدان سفالة هند خیزد (کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۵۵).

۹. در صبح‌لاعی: ند (همان، ۱۳۲).

۱۰. صبح‌لاعی: نار (قلقشندی، بی‌تا: ۱۳۰/۲).



ماهی مرکب و منقار آن (مشهدی، ۱۳۹۶)



ماهی عنبر (صدیقی، ۱۳۹۶)



رنگ‌های مختلف عنبر (مشهدی، ۱۳۹۶)

منابع

- آصف، محمد هاشم (۱۳۸۲) *رستم‌التواریخ*. تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
- آلوسی، شهاب‌الدین (۱۴۱۵) *روح‌المعانی*. تحقیق علی عبدالباری. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابشیهی، شهاب‌الدین (۱۴۱۹) *المستطرف*. بیروت: عالم‌الکتب.
- ابن‌ابی‌عون (۱۳۶۹) *التشبیهاث*. به‌کوشش محمد عبدالمعیدخان. کمبریج: دانشگاه کمبریج.
- ابن‌بسام (۱۴۲۱) *الذخیره فی محاسن اهل‌الجزیره*. بیروت: دارالغرب‌الاسلامی.
- ابن‌سینا (۱۳۸۸) *خواص‌الاشیاء*. ترجمه محمد زکریای رازی. تصحیح یوسف بیگ‌باباپور و کاوه عباسی. قم: مجمع ذخایر اسلام.
- ابن‌عربی، محیی‌الدین (۱۴۲۲) *محاضره‌الأبرار*. بیروت: دارالکتب‌العلمی.
- ابن‌عساکر (۱۴۱۵) *تاریخ مدینه دمشق*. بیروت: دارالفکر.
- ابوریحان بیرونی (۱۳۸۳) *الصیینه فی الطب*. ترجمه باقر مظفرزاده. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ابوالفرج اصفهانی (۱۴۱۵) *اللاغانی*. بیروت: داراحیاء تراث عربی.
- اتلیدی، محمد دیاب (بی‌تا) *اعلام‌الناس*. قاهره: الموسوعه‌المکتبه‌الشامله.
- احمدی، محسن (۱۳۹۹) «عنبر». در: سایت دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی: www.cgie.org.ir.
- تاریخ دسترسی: ۱۴۰۰/۹/۲۹.
- افطسی، امین‌الدوله (۱۴۲۵) *المجموع‌اللفیف*. بیروت: دارالغرب‌الاسلامی.
- اوجبی، علی (۱۳۸۶) *گنجینه بهارستان*. تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- اوحدی، رکن‌الدین (۱۳۴۰) *کلیات*. تصحیح سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.
- بکری، احمد بن عبدالله (۱۴۱۱) *الانوار فی مولد‌النبی (ص)*. قم: شریف رضی.
- بهار، مهرداد (۱۳۴۵) *واژه‌نامه بندهش*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بهبزادی، رقیه (۱۳۶۸) *بندهش هندی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- بیدارمغز محمدعلی (۱۳۹۲) *عطریات؛ تاریخ عطریات طبیعی، آزمایشگاهی و بدون‌الکل*. تهران: مرسل.

تتوی، قاضی احمد، و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲) *تاریخ الفی*. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.

ثعالبی، ابومنصور (۱۹۶۵) *ثمارالقلوب*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالمعارف.
ثعالبی، ابومنصور (۱۳۶۸) *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: قطره.
ثعالبی، ابومنصور (۱۳۸۱) *الطف و اللطائف*. تحقیق محمود عبدالله الجادر. بغداد: دارالشؤون الثقافیه العامه.
جاحظ (۱۴۲۳) *المحاسن و الاضداد*. بیروت: دار و مکتبه هلال.

جاحظ (۱۴۲۴) *الحيوان*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
جرجانی، اسماعیل (۱۳۴۵) *الأغراض الطبیبه*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
جرجانی، اسماعیل (۱۳۸۱) *یادگار، در دانش پزشکی و داروسازی*. تصحیح مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران. مؤسسه مطالعات اسلامی.

جرجانی، اسماعیل (۱۳۸۵) *الأغراض الطبیبه*. تحقیق حسن تاجبخش. تهران: دانشگاه تهران.
جرجانی، اسماعیل (۱۳۹۱) *ذخیره خوارزمشاهی*. قم: مؤسسه احیای طب طبیعی.
جمالی‌یزدی، مطهر (۱۳۸۶) *فرخ‌نامه*. تهران: امیرکبیر.

جوینی، عطاملک (۱۳۸۵) *تاریخ جهانگشا*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲) *دیوان*. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
حر عاملی (۱۴۰۹) *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسه آل‌البیت.
حسینی‌آهنگر، بهنام و همکاران (۱۳۹۸) «مسمومیت‌های ناشی از غذاهای دریایی در خلیج فارس». *طب دریا*. دوره اول. شماره ۲: ۵۷-۶۶.

خاقانی، بدیل‌بن‌علی (۱۳۸۵) *دیوان اشعار*. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
خطیب‌بغدادی (۱۴۱۷) *تاریخ بغداد*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
دمیری، کمال‌الدین (۱۴۲۴) *حیاه الحيوان الکبری*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳) *لغتنامه*. تهران: دانشگاه تهران.

رازی، محمدبن‌زکریا (۱۳۳۳) *بره‌الساعه*. ترجمه احمد شریف‌تنکابنی. اصفهان: چاپخانه جاوید.
رازی، محمدبن‌زکریا (۱۳۸۷) *المنصورى فى الطب*. ترجمه محمدابراهیم ذاکر. تصحیح حازم بکری صدیقی. تهران: دانشگاه علوم پزشکی.

رافعی، عبدالکریم‌بن‌محمد (۱۹۸۷) *التدوین فى اخبار قزوین*. تحقیق عزیزالله عطاردی. بیروت: دارالکتب العلمیه.

راوندی، مرتضی (۱۳۸۲) *تاریخ اجتماعی ایران*. تهران: نگاه.

- زبیدی، محمدمرتضی (۱۳۰۶) *تاج العروس*. بیروت، دارالمکتبه الحیاه.
- زمخشری، جارالله (۱۴۱۲) *ربیع‌الابرار*. بیروت: مؤسسه اعلمی.
- سعدی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۵) *کلیات*. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: زوار.
- سلیمان ساوجی (۱۳۳۶) *دیوان*. تصحیح منصور مشفق. تهران: صفی‌علیشاه.
- سلیمان ساوجی (۱۳۴۸) *جمشیدوخورشید*. تصحیح ج.پ. آسموسن و فریدون وهمن. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سلیمان ساوجی (۱۳۸۲) *دیوان*. تصحیح عباسعلی وفایی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۸۳) *حدیقه‌الحقیقه*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۸۵) *دیوان*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲) *سفرنامه شاردن*. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.
- صائب، محمدعلی (۱۳۶۷) *کلیات دیوان*. تصحیح محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- صدیقی، سهیلا (۱۳۹۶) «گران‌ترین استفرغ جهان را بشناسید». در: www.isna.ir. تاریخ دسترسی: ۱۴۰۰/۹/۲۰.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷) *تفسیرالمیزان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۳۶۵) *مکارم‌الاخلاق*. ترجمه سیدابراهیم میرباقری. تهران: فراهانی.
- طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۳۷۲) *مجمع‌البیان*. تهران: ناصرخسرو.
- طغرل احراری (۱۹۹۰) *کاروان محبت*. تصحیح اسرار رحمان. دوشنبه: عرفان.
- عبدالعظیم، انور (۱۳۸۰) «من أعماق البحار: الحیتان و العنبر». *المجله*. عدد ۴۵: ۶۰-۶۵.
- عبدالعظیم، انور (۱۳۸۷) «العنبر». *قافله‌الزیت*. شرکه آرامکو. مجلد ۱۵. عدد ۱: ۳۳-۳۴.
- عطاری، فریدالدین (۱۳۸۶) *اسرارنامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- علی‌بن موسی^(ع) (۱۳۸۱) *طب‌الرضا*. ترجمه نصیرالدین امیرصادقی. تهران: معراجی.
- فخرالدین‌اسعد (۱۳۸۶) *ویسرورامین*. تصحیح محمد روشن. تهران: صدای معاصر.
- فرخی، علی‌بن جولوغ (۱۳۷۱) *دیوان فرخی سیستانی*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی‌مطلق. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فرنیغ‌دادگی (۱۳۶۹) *بندشش*. ترجمه مهرداد بهار. تهران: توس.
- فروهوشی، بهرام (۱۳۵۷) *فرهنگ پهلوی به فارسی*. تهران: دانشگاه تهران.
- فقیه‌ایمانی، محمدباقر (۱۳۸۳) *لواء‌الانتصار*. اصفهان: عطر عترت.
- قرطبی، ابن عبدالبر (۱۴۲۱) *جامع بیان‌العلم و فضله*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

- قلقشندی، احمدبن علی (بی تا) *صبح/لاعیسی*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- کاشانی، عبدالله بن علی (۱۳۸۶) *عرائس الجواهر*. تصحیح ایرج افشار. تهران: المعی.
- کرامتی، یونس؛ و محسن قوسی (۱۳۹۹) «عطرشناسی در سنت داروشناسی دوره اسلامی از سده سوم تا نهم». *پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی*. سال پنجاه و سوم. شماره ۲: ۵۳۹-۵۵۹.
- گرامی، بهرام (۱۳۹۹) «عنبر: گوهری ناشناخته در دریای ادب فارسی». *بخارا*. شماره ۱۳۷: ۴۱۱-۴۲۳.
- گوشه گیر، علاءالدین (۱۳۸۳) «تشتت معنایی واژه های عنبر و کهربا در زبان های اروپایی». *پژوهش زبان های خارجی*. شماره ۱۸: ۶۵-۸۲.
- مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۴) *بحار الانوار*. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مجملة التوارخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور.
- محدث نوری (۱۴۰۸) *مستدرک الوسائل*. قم: مؤسسه آل البيت.
- محمد، عبدالفتاح (۱۴۳۳) «العنبر، طیوف من عوالمه فی التراث العربی». *التراث العربی*. عدد ۱۲۷: ۱۳-۲۴.
- مراغی، عبدالهادی (۱۳۸۸) *منافع حیوان*. تصحیح محمد روشن. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- مستغفری، جعفر بن محمد (۱۳۸۱) *طب النبوی و طب الصادق*. ترجمه یعقوب مراغی. قم: مؤمنین.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۴) *دیوان اشعار*. تصحیح مهدی نوریان. اصفهان: کمال.
- مشهدی، کیوان (۱۳۹۶) *امیرگریس و همه چیز درباره این گوهر اقیانوس ها*. در: www.samoor.com تاریخ دسترسی: ۱۴۰۰/۹/۲۰.
- مظهر، اسماعیل (۱۳۶۵) «حوت العنبر». *المقتطف*. جزء ۴. مجلد ۱۰۸: ۲۲۵-۲۳۱.
- معزی، محمد بن عبدالملک (۱۳۶۲) *کلیات دیوان*. تصحیح ناصر هیری. تهران: مرزبان.
- معین، محمد (۱۳۹۱) *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- مقری التلمسانی، احمد (۱۹۶۸) *نفع الطیب*. تحقیق احسان عباس. بیروت: دارصادر.
- مقریزی، تقی الدین (۱۴۱۹) *رسائل المقریزی*. قاهره: دار الحدیث.
- منوچهری، احمد بن قوس (۱۳۷۹) *دیوان*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۳۶) *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد الین نیکلسون. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۴) *کلیات شمس*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: ربیع.
- نصیرالدین طوسی، محمد (۱۳۶۳) *تسنوخته نامه ایلیخانی*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: اطلاعات.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۶) *خسرو و شیرین*. تصحیح حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۷) هفت‌پیکر. تصحیح حسن وحید دستگردی. به‌کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۸) شرف‌نامه. تصحیح حسن وحید دستگردی. به‌کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

نظیری نیشابوری (۱۳۴۰) دیوان. تصحیح مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر و زوار.

نویری، شهاب‌الدین (۱۴۲۳) نه‌ایه/لارب. قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیه.

واعظ‌قزوینی، محمدرفیع (۱۳۵۹) دیوان. تصحیح حسن سادات‌ناصری. تهران: علمی.

همام، محمدبن فریدون (۱۳۷۰) دیوان همام. تصحیح رشید عیوضی. تهران: صدوق.

یاقوت حموی (۱۴۲۳) معجم‌الادباء. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: سروش.

Kemp, Christopher (2012) *Floating gold: a natural (and unnatural) history of ambergris*, Chicago: The University of Chicago Press.